



تقریرات درس خارج اصول

استاد آیت اللہ فرحانے دامت برکاتہ

جلسات ۶۶ تا ۷۰

۱۴۰۲/۰۳/۲۰ - ۱۴۰۲/۰۳/۰۱

قم - مدرسہ ی فقہی امیرالمؤمنین علیہ السلام



@albayann

فهرست جلسات

جلسه ۶۷

۱۴۰۲/۰۳/۰۶

جلسه ۶۶

۱۴۰۲/۰۳/۰۱

جلسه ۶۹

۱۴۰۲/۰۳/۰۸

جلسه ۶۸

۱۴۰۲/۰۳/۰۷

جلسه ۷۰

۱۴۰۲/۰۳/۲۰

۱۴۰۲.۳.۰۱

جلسه شصت و ششم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

انتزاعی بودن طهارت در نظر شیخ (علیه الرحمة) و اشکال آن

بحث ما به اینجا رسید که در فرمایشات حضرت امام (علیه الرحمة) ایشان اعتقاد دارند این نسبتی که به شیخ (علیه الرحمة) داده شده با مجموع کلمات ایشان ناسازگار است یعنی ما نمی توانیم بگوییم جناب شیخ از مجموع کلماتش برمی آید که حکم وضعی از تکلیفی انتزاع می شود و عرض کردم ایشان هم در بیع هم در خیلی جاها در فقه مثل همین بحث طهارت اعتقاد دارد که آقایان فرمایش شیخ (علیه الرحمة) را درست استفاده نمی کنند بعد شروع به اشکالات عقلی می کنند مثلاً در بیع ما مسئله لزوم را که بحث می کردیم که آیا معاطات لزوم دارد یا نه در ذیل آیه (او فوا بالعقود) این فرمایش معروف محقق اصفهانی (علیه

الرحمة) است بر مرحوم شیخ اشکال گرفت که اگر کسی بخواهد لزوم را از حرمت تصرف انتزاع کند اگر عقد لازم است دیگر بعد از رجوع نمی شود تصرف کرد چون مال، برای مشتری است عقد لازم است اگر عقد، جائز باشد بعد از رجوع مشتری نمی تواند تصرف کند چون مال برای بایع است بالاخره حرمت تصرف گفتند اگر بخواهد منشأ انتزاع لزوم باشد، لزوم حکم وضعی است بعد بخواهند مثلاً از حرمت تصرف، لزوم را انتزاع کنند مرحوم محقق اصفهانی اشکال معروفی دارد که خیلی در کلمات آقای صدر(علیه الرحمة) هم تکرار می شود و آن اشکال این است که یک قانونی در انتزاعی وجود دارد که باید آن شیء آن عنوان انتزاعی بر منشأ انتزاعش صدق کند مثلاً من فوقیت را انتزاع می کند تحتیت را انتزاع می کنم بعد باید مثلاً فوقیت اینجا صدق کند تحتیت اینجا صدق کند چون امر انتزاعی است اشکال مهم آقای اصفهانی(علیه الرحمة) این است که ما نمی توانیم لزوم را بر حرمت تصرف منطبق کنیم چون لزوم انتزاعی است باید یک امر انتزاعی بر منشأ انتزاع صادق باشد که نیست پس چطور شیخ(علیه الرحمة) می خواهد ادعا کند که لزوم، انتزاعی است یا مثلاً ملکیت، انتزاعی از جواز تصرف است یا زوجیت انتزاعی از وجوب نفقه است آن موقع باید بشود یک امر انتزاعی را بر منشأ انتزاعش منطبق کرد که نمی شود.

مشکل این است که این مسئله به این واضحی در ذهن شیخ(علیه الرحمة) نبوده؟! چطور جناب شیخ قائل شده به انتزاعی بودن احکام وضعی از احکام تکلیفی که شما از جواز تصرف، ملکیت دربیایید از وجوب نفقه، زوجیت دربیایید از

جواز وطی، زوجیت در بیاورید؟ بعد گفتند این قانونی که در انتزاعیات وجود دارد اینجا صادق نیست حرفشان این است.

اعتباری بودن طهارت در نظر جناب شیخ اعظم بنابر نظر مرحوم امام

حضرت امام(علیه الرحمة) آنجا در بیع می گویند اصلاً منظور شیخ(علیه الرحمة) اعتبار عقیب اعتبار است اصلاً حرف شیخ این است که مثلاً ما جایی لزوم، اعتبار می کنیم که حرمت تصرف اعتبار کرده باشیم اگر حرمت تصرف اعتبار نکرده باشیم اعتبار لزوم معنا ندارد.

جایی ملکیت اعتبار می کنیم که جواز تصرف اعتبار کرده باشیم اگر ملکیت اعتبار کنیم ولی جواز تصرف اعتبار نکنیم اعتبار ملکیت معنا ندارد.

جناب شیخ(علیه الرحمة) می خواهد بگوید که عرفاً وقتی من یک حکم وضعی اعتبار می کنم که قبل آن یک حکم تکلیفی اعتبار شده باشد اگر اعتبار تکلیف نباشد، اعتبار وضع لغو است یعنی من چون حرمت تصرف دارم در واقع وضع دارم بعد کشف می شود که موضوع این است.

بنابراین یک اعتبار عقیب اعتبار داریم البته امام(علیه الرحمة) می گوید درست می گویند بعضی از عبارات مرحوم شیخ راه نمی دهد ولی مجموع اعتبارات ایشان اینگونه هست که شما اگر ضابطه را در احکام وضعی دقت بکنید اینطور می شود.

چگونگی اعتبار عقیب اعتبار در سازمان حضرت امام(علیه الرحمة)

در سازمان حضرت امام(علیه الرحمة) این نکته خیلی مهم هست یعنی سازمان را اگر کسی خوب تعقل کند اصل آن همین یک جمله هست که عرض می کنم مرحوم امام سازمانی دارد در احکام وضعی در ارتباط با آیه (اوفوا) که ادله لزوم است، تعبیرشان این است:

(فاستدل شیخ الانصاری للمقصود بوجه) شیخ(علیه الرحمة) استدلال کرده بوجهی (یمكن تقریره بما لا یرد علیه بعض الشبهات) یعنی همین که عرض کردم بگونه ای امام(علیه الرحمة) می خواهد تقریر کند که آن اشکال واضح آقای اصفهانی وارد نیاید (یمكن تقریره بما لا یرد علیه بعض الشبهات، و هو أنّ المراد بوجوب الوفاء العمل بمقتضى العقد، فتحرم التصرفات الناقضة لمقتضاه، كالأخذ للتملك، و سائر التصرفات الناقضة للعهد، و منها التصرفات الواقعة بعد الفسخ) به مقتضای عقد.

وقتی مالک رجوع می کند بعد از رجوع اگر مال غیر است دیگر نمی شود در آن تصرف کرد اگر واقعاً رجوع عقد را به هم بزند تصرف در مال غیر می شود اگر عقد را به هم نزند باز هم تصرف در مال غیر است اینطرفی است.

(و كان هذا لازماً مساوياً لدى العرف و العقلاء للزوم،) اگر حرمت تصرف اعتبار شد لزوم اعتبار شده.

(و هو أمر يعتبره العقلاء عقیب الحكم التکلیفی کسائر الوضعیّات؛)

لزوم را عقلاء اعتبار می کنند عقیب حرمت تصرف یعنی چون حرمت تصرف دارند لزوم اعتبار می کنند (فإنّها أيضاً معتبرة عقیب الأحكام التکلیفیّة)، این قانون حضرت امام است.

(فانها) احکام وضعیه (فإنّها أيضاً معتبرة عقیب الأحكام التکلیفیّة، لا مجعولة أو معتبرة بالذات.) کتاب البیع نویسنده : الخمینی، السید روح الله جلد : ۱ صفحه : ۱۹۳

حکم وضعی اعتبار می شود، اولاً اعتباری است ولی عقیب حکم تکلیفی است. نمی شود بر آن شأن بالذات دید ولو اعتباری است ولی سرنوشت آن با حکم تکلیفی گره خورده است. این ضابطه بسیار زیبا است. این جمله نشان می دهد اولاً این اعتباری است ولی انتزاعی است به این معنا، انتزاع به معنای اعتبار عقیب الاعتبار) و کذا لایرد علیه).

اشکال عدم امکان انتزاع لزوم از حرمت بر شیخ انصاری(علیه الرحمة)

بعد بر همین اساس اشکالات را یکی یکی جواب می دهند:

(أنّ مقتضى انتزاعیة شيء من شيء صحّة حمل المنتزع على المنتزع منه؛ إذ تحقّق الأمر الانتزاعي بتحقّق منشئه، و مع تحقّقه تجب صحّة الحمل، كحمل الفوق على ما انتزعت منه الفوقیّة، و في المقام لا یصحّ انتزاع اللزوم من حرمة التصرفات) کتاب البیع نویسنده : الخمینی، السید روح الله جلد : ۱ صفحه : ۱۹۴

این اشکال خیلی پر تکرار در کلام آقای مرحوم صدر است که اشکال آقای اصفهانی است حالا بخوانید هم در حلقه ثالثه ما از

دوره ی خواندن رسائل می خواندیم با آن آشنا شدیم اشکال قانون احکام انتزاعی هم در فقه هم در اصول هم طهارت خیلی زیاد مورد استفاده شده.

حضرت امام(علیه الرحمة) می گوید این اشکال آقای اصفهانی است که شما نمی توانید لزوم را از حرمت و تصرف انتزاع کنید چون لازمه اش این است که باید بتوانید بر حرمت تصرف لزوم را حمل کنید همان که فوقیت را بر منشأ انتزاعش حمل می کنید.

(و في غير المقام أيضاً لا يصحّ انتزاع الملكيّة من جواز التصرفات مطلقاً، أو انتزاع سلبها من منعها مطلقاً)

اشکال هم اشکال محقق اصفهانی است در حاشیه مکاسب.

معنای دقیق انتزاع در کلام شیخ اعظم (علیه الرحمة)

(لما عرفت) چرا اشکال وارد نیست؟

(ان المتقضى فى كلام الشيخ بل ظاهر صدره)

می گوید ظاهر صدر کلام شیخ(علیه الرحمة) (أنّ المراد بالانتزاع ليس على نحو الانتزاعات المعروفة، بل المراد منه اعتبار العقلاء شيئاً عقيب شيء.) اعتبار عقيب اعتبار است.

(مثلاً: أنّ الملكيّة لا يعتبرها العقلاء كيفما اتفق و جزافاً، بل اعتبارها موقوف على أثر في الجملة، و ما لا أثر له مطلقاً يسقط عنه اعتبارها،)

اگر واقعاً ملکیت هیچ اثر تکلیفی نداشته باشد حتی وضعی با همین سازمان وضعیات باز دنبالش می آید.

خلاصه ملکیت جایی اعتبار می شود که اثر داشته باشد باید یک اثری در او باشد اگر اثر جواز تصرف در او نباشد اعتبارش لغو است این سازمان سازمانی است که انتزاع را در کلام مرحوم شیخ اعتبار عقیب الاعتبار می کند و عقلائیش می کند می گوید انتزاعی یعنی بالذات اعتبار نمی شود به اعتبار احکام تکلیفی اعتبارش می کنند ولی اعتبارش می کنند. این خلاصه سازمانی است که ایشان دارند.

دقت در صدر و ذیل کلام شیخ (علیه الرحمة) برای فهم معنای انتزاع در کلام ایشان

بعد امام (علیه الرحمة) می گوید:

(و لو أُجيز لشخصٍ في مالٍ جميع التصرفات الوضعية و التكليفية، يعتبره العقلاء ملكاً له، لا أنه تنتزع الملكية من التصرفات أو جوازها، كانتزاع الفوقية و التحتية.

و ما ذكرناه و إن كان مخالفاً لظاهر ذیل کلامه)

حالا این را که ما بحث می کردیم مفصل عبارتهای مرحوم شیخ را خواندیم ولی صدر کلام ایشان نه ذیل حرف جناب شیخ.

شیخ (علیه الرحمة) راست می گوید آنجا در مکاسب دارد که (لا معنی لحکم الوضعی الا ما انتزع من) مرحوم امام می گوید بله این ظاهر در آن حرف آخوند (علیه الرحمة) می شود ولی

صدرش این را می گوید و کما اینکه مثلاً در طهارت که حالا می خوانیم باز اینگونه نیست.

بعد امام(علیه الرحمة) می فرماید:

(و ما ذکرنا و ان کان مخالفا لظاهر ذیل کلامه)

ملایی درس خوانده اینطوری است صدر و ذیل را جلو می گذارد می گوید:

(لکن التأمل فی صدره و شتات کلماتهم) البیع نویسنده :

الخمینی، السید روح الله جلد : ۱ صفحه : ۱۹۴

حالا شتات کلماتهم نشانتان می دهم ایشان می خواهد بگوید اصلاً سازمان اینگونه هست اگر کسی خوب مسلط شود عرفا بحث های فلسفی هم نکند یعنی آن حرفهای مرحوم اصفهانی را تحویل خودش بدهیم؛ انتزاع، فلان این را رها کنید بحث بحث یک حکم تکلیفی و یک حکم وضعی و یک رابطه عرفی عقلائی که اینها با هم دارند لذا می گوید شتات کلمات را وقتی نگاه بکنی:

(لعله يعطي عدم إرادتهم المعنى المصطلح في الانتزاعيات.)

خلاصه مطلب همین یک جمله امام(علیه الرحمة) است خیلی از احکام وضعیه (فانها معتبره عقیب احکام التکلیفیة لا مجعول او معتبره بالذات) اینها اعتبار عقیب اعتبار است لذا شما لزوم را اعتبار می کنید عقیب حرمت تصرف.

س: در این سازمان دیگر آن اشکال مرحوم آخوند نمی آید که اعم است؟

ج: دیگر همه درست درمی آید دیگر اشکال ندارد چون همین که یک اثر بر او بار شود اثر ولو بر صدجا بار شود این مسئله درست است اعتبار درست است.

حالا یک جای دیگر هم از همین خیلی خوب استفاده کردند در تنبیه رابع معاطات که سال قبل به نظرم باز آنجا همین است که آیا ما می توانیم در معاطات مثلاً اباحه جمیع تصرفات داشته باشیم اباحه بازاء اباحه چون آنجا بحث این است که شما تملیک بازاء تملیک دارید مثلاً تملیک بازاء اباحه دارید، اباحه بازاء اباحه دارید، اباحه بازاء تملیک دارید، یک بحثی است.

وجه جمع اباحه جمیع تصرفات با فرض ملک

یک اشکالی اینجا وجود دارد باز امام(علیه الرحمة) همین حرف را می گوید؛ می شود فرض کرد کسی جمیع تصرفات را اباحه کند بعد ملک وجود نداشته باشد؟ می شود این را عقلائی کرد؟ خیلی عالی تحلیل عقلائی باز همین سازمان است. اباحه جمیع تصرفات با فرض ملک چطور قابل جمع است؟ بعد امام(علیه الرحمة) آنجا شرح خوبی اضافه می کند می گوید آنجا باز هم یکبار اباحه (اباحه بلاعوض) است می شود باز عقلائی کرد یکبار (اباحه مع العوض) است امام(علیه الرحمة) می گوید دیگر اصلاً عقلائی نیست چون تصرف در حق غیر است نمی شود گفت مثلاً من برای مبیح اباحه می کند جمیع تصرفات را مع

العوض حالا عوضش اباحه است یا تمليک فرق نمی کند خیلی زیبا باز سازمانی می گوید اصلاً اینها باید عقلائی شود وقتی عقلائی می شود اباحه که حکم تکلیفی است نمی شود یعنی سازمانشان را به زیبایی می گوید اینها در واقع اینجا عقلائی است لذا فقهاء به این فرع فتوا دادند خودشان هم کار کردند هیچ اشکالی هم به آن نکرده اند. چرا؟ بخاطر اینکه شتات کلمات که می گوئیم یعنی ارتکاز فقهیشان همین است که ما می گوئیم.

می فرماید:

(إِنَّ الْإِبَاحَةَ الْمَطْلُوقَةَ: تَارَةً تَكُونُ بِلَا عَوْضٍ، فَلَا تَنَافِي جَوَازِ تَصَرُّفِ الْمَالِكِ فِيْمَا أَبَاحَهُ. وَ أُخْرَى: تَكُونُ مَعَ الْعَوْضِ، فَهِيَ تَنَافِي عَرَفَاءً) مرحوم امام می گوید (بل عقلاً) بحث عقل و عرفش هم سرجایش آنجا بحث شد.

(بقاء جواز التصرف للمالك؛ لأنَّ كلَّ تصرّف إذا أُبيح بعوض، يصير متعلّقه متعلّقاً لحقّ المباح له؛ لأجل العقد المذكور و المعاملة المفروضة،) كتاب البيع نويسنده : الخميني، السيد روح الله جلد : ۱ صفحه : ۲۵۸

خلاصه نمی شود جور در نمی آید.

(فحينئذٍ: لا يعتبر العقلاء الملكيّة للمالك الأوّل) فرض کنید شما در معاطات ملکیت وجود نداشته باشد، اباحه وجود داشته باشد ولی اگر این اباحه مطلقه باشد به عوض اباحه مطلقه دیگر عقلاء می گویند اینجا ملکیت از بین رفته چرا؟ چون حکم تکلیفی اباحه مطلقه مع العوض اجازه اعتبار ملکیت نمی دهد. لغو می

شود پس ملکیت انتزاع می شود به معنای اینکه اباحه ملکیت انتزاع می شود یعنی اعتبار می شود عقیب یک اعتبار یک اباحه تصرف چون اباحه تصرف وجود ندارد ملکیت اعتباری است. نمی شود برای کسی اباحه کرد تصرف در جایی را که قبلاً بخشیده گفته هرطور خواستید در آن تصرف کنید عوضی هم به من بدهید عوضش هم یک اباحه ای است که شما برای من قائلید.

چگونگی اعتباری بودن طهارت و نجاست در نظر مرحوم امام

این سازمان یک سازمان مرتب عقلائی نزد مرحوم امام است یعنی اعتقاد ایشان این است که اگر کسی در فقه روابط احکام تکلیفی و احکام وضعی را بررسی کند این سازمان فنی و فلسفی که آقای مرحوم صدر دارد کار می کند در خیلی از ابواب فقهی در طهارت، نجاست، ملکیت، کجا و کجا و شدیداً متأثر از آقای اصفهانی است. آقای خوئی(علیهما الرحمة) هم همینطور اینها متأثرند از آقای اصفهانی(علیه الرحمة) هستند.

امام(علیه الرحمة) می خواهد بگوید اینطور است. شما یک بحث فنی عقلائی دارید در سازمان احکام فرعی. بعد همین سازمان را در طهارت می آید پیاده می کند می گوید در طهارت هم همینطور هست همین کتاب طهارتشان مقدمه بحث نجاسات همین فرمایشی که استاد ما آقای فاضل(علیه الرحمة) ملخص آن را بیان کردند امام(علیه الرحمة) در اول کتاب طهارتشان تفصیلش را دارد:

(الظاهر ان النجاسة والقذارة العرفية أمر وجودي مقابل النظافة والنقاوة، فان الاعيان الخارجية على قسمين) کتاب الطهارة نویسنده: الخميني، السيد روح الله جلد: ۳ صفحه: ۳

نجاست وجودی است، طهارت عرفی است، نجاست و طهارت عرفی بعد اینها را تحلیل می کند بعد به اینجا می رسد صدق لغتیش را فعلاً کاری ندارم مدعا را دارد:

(الثانية: في انقسام النجاسة شرعاً إلى مجعولة و غير مجعولة)

شرعش چطور است؟ مرحوم امام می گوید در وادی نظر می شود گفت نجاست حکم وضعی شرعی است برای اعیان نجسه عند الشارع.

(حتی فیما هو قدر عند العرف كالبول و الغائط) كتاب الطهارة للإمام الخميني، ط - الحديثة)، ج ۳، ص: ۱۱

بعد آن موقع نجاست اعتباری می شود.

امکان دارد امر انتزاعی باشد (کوجب الغسل، و بطلان الصلاة معها و هكذا.) اگر یک جایی غسلش واجب شد معلوم است که نجس است اگر یک جایی صلاة در آن باطل بود یعنی از تکلیفی در بیاوریم یعنی وجوب اعاده گفتیم صلاة را واجب است اعاده کنی معلوم است آنجا نجس است و احتمال هم دارد امر واقعی باشد.

(و یحتمل أن تكون أمراً واقعياً غير ما يعرفها الناس، كشف عنها الشارع المقدّس، و رتب عليها أحكاماً. و یحتمل أن تكون الأعیان النجسة مختلفة بحسب الجعل)

(همان ص ۱۲)

آنجا که عرف می فهمد شارع اعتبار نمی کند آنجا که عرف نمی فهمد شارع اعتبار می کند ولی باز اعتبار می کند حکم وضعی را؛ اعتبار عقیب الاعتبار امام(علیه الرحمه) می گوید حق همین است.

پس یک اعتبار عرفی داریم که عرف می فهمد یک اعتبار شرعی داریم که عرف نمی فهمد شارع اعتبار می کند. ملاک اعتبار را هم در ادله به زیبایی توضیح می دهد. ولی مبنا این است نجاست، طهارت اعتباری می شود اعتبار شارع است در جایی که عرف اعتبار نکرده در جایی هم که عرف اعتبار کرده سرجایش هست منتها اعتبار عقیب اعتبار است بعد زیبا هم می گوید می گوید اگر اینطور شد امام(علیه الرحمه) می گوید ممکن هم هست یک کسی بگوید شارع اعتبار نکرده فقط حکمی بر آن بار کرده می گوید می شود این حرف را گفت لکن واقع مطلب، این حرف غلط است چون عرفی نیست اعتبار عقیب اعتبار عرفی است چون این موضوع یک حکم شرعی است چون حکم شرعی وجود دارد شارع اعتبار موضوع می کند منتها اعتبار موضوع می کند شرعا در جایی که عرف اعتبار نکرده باشد چون اگر اعتبار عرفی درست باشد بقیه لغو می شود امام(علیه الرحمه) در اعتبارات سازمانی دارد آن یک بحث زیبای دیگری در بیع در خیلی جاها در طهارت بیع هم یک عنوان اعتباری است.

(الظاهر بحسب الاعتبار بل الأدلة، هو احتمال ما قبل الأخير؛ لأنّ الظاهر أنّه لم يكن للشارع اصطلاح خاصّ في القذر و النجس، فما هو قذر و نجس عند العقلاء و العرف، لا معنى لجعل القذارة له؛ لأنّ جعل التكويني محال، و اعتباراً آخر نظير التكويني لغو، و

ليست للنجاسة و القذارة حقيقة واقعية لم يصل إليها العرف و العقلاء، كما هو واضح.) (همان ص ۱۲)

منتها چون عرف بعضی ها را نجس نمی داند، عرف کلب را نجس نمی داند، خنزیر را نجس نمی داند، کافر را نجس نمی داند، امام(علیه الرحمه) می گوید شارع اینجا اعتبار نجاست می کند و دلیل هم جالب است در ادله به اینها گفته نجس یعنی معلوم می شود اعتبار نجاست کرده است.

(و لحسنة خَيْرَانِ الْخَادِمِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ أَسْأَلُهُ عَنِ الثُّوبِ يَصِيْبُهُ الْخَمْرُ وَ لَحْمِ الْخَنْزِيرِ، أَيْ يَصَلِّي فِيهِ أَمْ لَا؟ فَإِنَّ أَصْحَابَنَا قَدْ اِخْتَلَفُوا فِيهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ صَلَّ فِيهِ: فَإِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا حَرَّمَ شَرْبَهَا، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَصَلِّ فِيهِ، فَكَتَبَ لِاتِّصَلَّ فِيهِ؛ فَإِنَّهُ رَجَسَ.) كتاب الطهارة (للإمام الخميني، ط - الحديثة)، ج ۳، ص: ۱۳

(فإنَّ التعليل دليل على أنَّ عدم صحَّة الصلاة فيه لأجل كون الخمر رجساً، فلا تكون نجاستها منتزعة من الأحكام، و لما لم تكن الخمر رجساً عرفاً ولدي العقلاء، فلا محالة تكون نجاستها مجعولة شرعاً. و صحيحة أبي العباس...) (همان ص ۱۴)

حضرت امام(علیه الرحمه) با سازمانی منظم و دقیق با آیه و روایت می خواهد بگوید اعتبار عقیب الاعتبار است در مثل کافر عقیب اعتبار عقیب الاعتبار است در مثل خمر، عقیب اعتبار عقیب اعتبار است در مثل کل در مثل خنزیر اما در مثل بول، دم، منی، عرف می فهمد دیگر اصلاً اعتبار لازم نیست اعتبار لغو است.

اعتباری بودن طهارت در نظر مرحوم خوئی

این سازمان را اگر کسی یاد گرفت این سازمان امام(علیه الرحمة) را اگر کسی مسلط شد آن موقع تکلیف اینجا روشن است. چرا روشن است؟ اولاً روشن است بخاطر اینکه فرمایش آقای خوئی(علیه الرحمة) مشکل را حل نمی کند از طهارت کنار رفتیم روی همه احکام وضعیه داریم بحث می کنیم آقای خوئی فرمایش خوبی که اینجا داشتند این بود که اول بحث خواندیم آقای خوئی می فرمودند من طهارت را اعتباری می دانم مثل همه احکام وضعیه تعبیرشان این بود خیلی من بررسی کردم دیدم فرمایش حضرت امام خیلی ناظر به رد فرمایش آقای خوئی است ولی بدون اسم خیلی جاها نظارتش زیاد است در جلسات علمیمان هم به خیلی از رفقا نشان دادیم تعبیر آقای خوئی این است(هذا كله في الحكم التكليفي) این تقسیم اصول عملیه برای احکام تکلیفی است.

تکلیفی چه چیز بود؟ آقای خوئی(علیه الرحمة) می گفت یک حالت معتبره سابقه معتبره دارد یا ندارد اگر ندارد یا شک در تکلیف است یا نیست، اگر شک در تکلیف نباشد یا احتیاط امکان دارد یا ندارد می شود اصول عملیه همین حرف شیخ(علیه الرحمة) است، اگر حالت معتبره دارد، استصحاب می شود اگر ندارد شک در تکلیف است، برائت می شود شک در مکلف به است، امکان احتیاط دارد اشتغال می شود، امکان احتیاط ندارد تخیر می شود. این چارچوب ایشان است که همان چارچوب شیخ(علیه الرحمة) است بعد می فرماید:

(هذا كله في الحكم التكليفي. و كذا الحال عند الشك في الحكم الوضعي، فيجري فيه جميع ما ذكرناه في الحكم التكليفي بناءً على كون الحكم الوضعي أيضاً مجعولاً مستقلاً كما هو الصحيح- على ما سنتكلم فيه في بحث الاستصحاب)

مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار

السيد الخوئي)، ج ١، ص: ٢٨٩

اشكال مرحوم امام بر اعتباری دانستن طهارت با روش مرحوم خویی

حضرت امام(عليه الرحمة) می گوید ما حرف شما را قبول نداریم مگر حرف ما را بگویی اگر اعتبار عقیب اعتبار باشد درست می گوئید هرچه آنجا گفتید اینجا هم می گوئید چون این اعتبار عقیب اعتبار است دیگر هم لازم نیست جدا بگوئید چون اگر اعتبار عقیب اعتبار نباشد، اعتبار محض باشد شما نمی توانید حرفهایی را که در شک در تکلیف و شک در مکلف به زدید در وضعی پیاده کنید اینکه می گوئید ، (فيجري فيه جميع ما ذكرناه في الحكم التكليفي) چطوری یجری؟!

شما در حکم وضعی، شک در تکلیف و مکلف به دارید که می خواهید اصول عملیه را حصر کنید؟ نمی توانید این کار را بکنید بله اگر اعتبار عقیب اعتبار بگیریید همینطور می شود چون در واقع شما با تکلیفی درگیر هستید اصلاً دارید می گوئید وضع گویا این سازمان عقلائیش اینطوری است.

خوب در این حالت درگیر وضع نمی شوید هرچند اعتباری است. هرچند در آن هم درگیری هست. در واقع سازمان آن

اینطور می شود یعنی باید اعتبار عقیب اعتبار داشته باشید. نمی شود اشتغال جاری کنید چون می خواهید اشتغال بگویید اشتغال حکمش تکلیف است باید دقت در محمول کنید همینطور که نمی شود بگویید یا تخییر دوران بین محذورین هم چنین است پس باید دقت به محمول داشته باشید.

بنابراین اگر اعتبار عقیب اعتبار بود درست درمی آید دیگر زیاد نیست بحثش را بکنید چون سازمان وضع را باید درست کنید. پس بنابراین اصل مسئله وضع اینگونه است.

بعد حضرت امام(علیه الرحمة) می گوید اگر اینطور نباشد کار اصلاً جمع نمی شود حالا شما فقط طهارت را نگاه نکنید اینکه دارید می گویید:

(فيجري فيه جميع ما ذكرناه في الحكم التكليفي بناءً على كون الحكم الوضعي أيضاً مجعولاً مستقلاً)

نخیر؛ بنابر اینکه مجعول مستقل باشد اما به اعتبار عقیب اعتبار بعد ایشان می فرماید:

(على ما سنتكلم فيه في بحث الاستصحاب إن شاء الله تعالى- وإن كان بعض أقسامه منتزعاً من التكليف كالشرطية و الجزئية للمأمور به.)

مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج ۱، ص: ۲۸۹

مخالفت حضرت امام (علیه الرحمة) با انتزاع فلسفی

حضرت امام (علیه الرحمة) می خواهد بفرماید شما بحث انتزاع را بردارید، انتزاع فلسفی اصلاً به دردتان نمی خورد نه در قسم سوم نه در قسم دوم ربطی به بحث ما ندارد آن که دست شما را می گیرد اعتبار عقیب اعتبار است لغویت و صحت اعتبار عقیب اعتبار هیچ اشکال عقلی هم وجود ندارد گیری که کردید در انتزاع است. فکر هم می کنید انتزاع حل شود که مسئله حل نیست.

اگر هم بخواهید سازمان ما را کنار بگذارید باید برای کل احکام وضعیه چارچوب دیگری تعریف کنید چون نمی شود چارچوبی که در اشتغال و تخییر پیاده کردید اینجا جاری کنید مگر سازمان اعتبار عقیب اعتبار را داشته باشید.

عجیب است چرا آقای فاضل (علیه الرحمة) که به این ملتزم هستند چرا راحت رها کردند و سراغ حرف مرحوم آخوند رفتند که بله ما طهارت را بحث نمی کنیم. شما اصلش را بگوید که شما نمی توانید آن سازمان را اینجا بیاورید ما می توانیم.

درگیری حضرت امام با انتزاع فلسفی مرحوم آخوند و شاگردان ایشان

سازمان امام (علیه الرحمة) در تقسیم این بود احکام قطع تفصیلی، قطع اجمالی، اماره تفصیلی، اماره اجمالی، در همه اینها بحث حکم وضعی هست یعنی حجیت در همه اینها سازمان اعتبار عقیب اعتبار می آید ما در همه اینها که بحث می کردیم باز مسئله همینطور بود خودش را می گفتیم اسمش را نمی

گفتیم آنجا باز یک حکم وضعی داریم، یک حکم تکلیفی اعتبار عقیب اعتبار است منتها اگر کسی حالش را داشته باشد باید این را تفصیلاً بیان کند یعنی در هر موردی خوب مسئله را باز کند ولی اجمالش همین است که عرض کردم دیگر مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

سازمان مرحوم امام این است ما این سازمانی را که متأسفانه آخوند(علیه الرحمة) شروع کرده فلسفی هم کرده، انتزاع را هم بحث کرده و افتاده دست شاگردهای جناب آخوند مثل آقای اصفهانی و آقا ضیاء(علیهم الرحمة) ما را بردند در مسائل فنی فلسفی و انتزاعیات و کجا و کجا بعد هم در آن دچار مشکل شدند که انتزاع در دومی درست است در سومی غلط است. بعضی ها دیدند در دومی هم اشکال احکام انتزاعی باز ممکن است وارد شود.

اما اگر من در احکام وضعیه دنبال اعتبار عقیب اعتبار در واقع عقلائیش کردم گفتم هیچ عیبی هم ندارد انتزاعی شود، اعتباری هم شود فقط عقلاء راه بدهند و دلیل دلالت کند.

من با همه کار می کنم ولی سازمان اعتبار عقیب اعتبار است من می خواهم بدانم طهارت کجا اعتبار می شود؟ نجاست کجا اعتبار می شود؟ لسان دلیل در اعتبار نجاست کجاست؟ چرا شارع به دم نگفته نجس ولی به کافر گفته نجس به خمر گفته رجس؟

سازمان ما نوکری دلیل و روایت است من سازمان احکام وضعیه را مسلط بشوم و چاره ای هم نداریم متأسفانه با کمال

اعتذار چون حضرات نجفیون ما را در فلسفه انداختند فلسفه را یاد بگیریم اینها را کنار بگذاریم.

اینجا چاره ای نداریم درگیریم با جناب آخوند، آقای خوئی و آقای نائینی و آقای اصفهانی(علیهم الرحمة) همه خواستند اشکالات فنی عقلی بکنند؛ می شود؟ نمی شود؟ انتزاع چیست؟ منتزاع چیست؟ عنوان چیست؟ معنون چیست؟ صدقش چیست؟ تطبیقش چیست؟

سرایت سازمان اعتبار عقیب اعتبار در تمام احکام وضعی

به نظر ما با عنایت به سازمانی که حضرت امام(علیه الرحمة) ارائه کردند مشکل را حل می کند من در واقع هم دارم از وضع بحث می کنم هم از تکلیف ولی وضع را چون اعتبار عقیب اعتبار می دانم آن که مقصود اصلی عقلاست تکلیف است با همین دارم کار می کنم نه به این دلیلی که در وضع اشکال نیست نه اشکال هست، اختلاف هست، بحث هست، چه در طهارت، چه در نجاست، چه در ملکیت، چه در زوجیت، در مجرا، در متعلق، در همه بحث است.

سازمان من روشن است می گویم من قطع تفصیلی دارم، قطع اجمالی دارم، در قطع تفصیلی و اجمالی بخشی از احکام اشتغال را بحث می کنم مخصوصاً در اجمالی اماره تفصیلیه و اماره اجمالیه دارم بخش دیگری از احکام اشتغال را بحث می کنم سازمانش هم در همین سازمان است یعنی من تفصیلش را پیاده کنم اعتبار عقیب اعتبار می شود چون حجیت هم مثل ملکیت است، مثل طهارت است، مثل نجاست است، من اعتبار عقیب اعتبار را اینجا دارم بعدش که این را کنار گذاشتم سراغ

استصحاب می روم بعد هم سراغ براءت می روم که امام(علیه
الرحمة) می گوید حال طبیعی اینگونه است.

باید حواسمان به سازمان وضع حضرت امام(علیه الرحمة)
باشد دعوا فقط سر طهارت نیست حضرت آقای خوئی شما بقیه
احکام وضعیه را هم باید برای ما درست کنی بنابر اینکه اولاً شما
اعتباری می دانید. ثانياً انتزاعی را هم حکم شرعی می دانید. چرا
آن را کنار می گذارید؟! نمی توانی بگوئیم جمیع ما ذکرناه در
تکلیف اینجا می آید. شما باید عقلائیش کنید اعتبار عقیب اعتبار
بعد هم مبنا می شود تکلیف.

«وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱۴۰۲.۳.۰۶

جلسه شصت و هفتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه ر ای امام و شیخ (علیهما الرحمة) در انتزاع و اهمیت احکام تکلیفی

بحث ما در مورد مسئله قبلی تمام شد و اجمالاً اینطور جمع بندی کردیم که اولاً بحث در عدم ذکر اصولی که احکام وضعیه جاری هستند محدود و منحصر به قاعده طهارت نیست چون بنابر اینکه ما احکام وضعیه را حکم شرعی بدانیم می شود در ارتباط با جریان اصول در احکام وضعیه بحث کرد و آن تعبیر محقق خوئی (علیه الرحمة) که (جميع ما یجری فی الاحکام) در تکلیفی (یجری فی الاحکام الوضعی) ناتمام است توضیح آن را دادیم بنابراین با عنایت به آن معنایی که حضرت امام (علیه

الرحمة) از انتزاعی ارائه فرمودند و نشان دادند که مهم عند العقلاء احکام تکلیفی است و لذا اگر حکم وضعی جعل شود که حکم تکلیفی بر آن بار نشود، این حکم عقلائی نیست معنا ندارد لذا با عنایت به آن سیر و ترتیب اصولی که ما در احکام تکلیفی داشتیم مبنای حکم تکلیفی که روشن می شود اگر در موضوعش حکم وضعی بیان شود سرنوشتش معلوم است حالا چه ما قائل شویم به اینکه آن حکم اصل جاری در حکم وضعی مسئله فقهی است و فقط در فقه باید از آن بحث شود بنابر نظری که آقایان داشتند چه قائل شویم به اینکه مسئله، اصولی است و شبهه حکمیه هست آنها دیگر سر جای خودش ولی عمده آن معنایی است که ما از مسئله انتزاع استفاده کردیم که اتفاقاً در باب طهارت نظر شیخ اعظم (علیه الرحمة) در فقه همان نظر امام (علیه الرحمة) را تأیید می کند عین بحثی است که جناب شیخ در ملکیت دارند که توضیحش را اجمالاً دادم یعنی از یکطرف مورد ملک و طهارت را که خیلی مبتلابه هست آشنایتان کردیم اما سازمان همان سازمان است حالا موارد دیگری هم اگر وجود داشته باشد همینطور می شود که عرض کردیم عمده آن مبناست که مسئله را حل می کند.

ورود به بحث ادله برائت توسط مرحوم آخوند با آیه (ما كنا معذبين)

به روال کفایه برگشتیم روال کفایه این شد که ما نشان دادیم هشت مسئله ای که شیخ (علیه الرحمة) مطرح کرده تکلیف آنها چیست؟ آنها را روشن کردیم.

کفایه وارد ادله برائت می شود مرحوم آخوند از کتاب قرآن شروع می کند یک آیه را بررسی می کند و آیه مهمی هم هست (ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) که جناب آخوند فرموده:

(ما الكتاب ف بآيات أظهرها قوله تعالى وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا)

کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص: ۳۳۹

بعد هم در ذیل این آیات که بحث می کنیم مرحوم آخوند اشکال خودش را ذکر می کند اشکالی که خودش به استدلال شیخ(علیه الرحمة) وارد کرده و خواسته بگوید آن اشکال ما وارد است و استدلال جناب شیخ از این جهت ناتمام است بعد هم مرحوم آخوند یک (فافهم) دارد که گفتند ناظر به این است که اشکال شیخ(علیه الرحمة) وارد نیست یعنی اشکالات دیگری مثل اشکال شیخ(علیه الرحمة) که وارد شده اینجا وارد نیست حالا چون روال ما کفایه هست اول عبارت کفایه را مختصر مرور کنیم بعد جمع بندی کنیم.

بررسی مفاد آیه (ما کنا معذبین) و اشکال مرحوم آخوند

مفاد آیه این است:

(ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا)

مفاد آیه را اگر بخواهیم به ظاهر آیه قبل از تحقیق که زمینه اشکال شیخ و آخوند(علیهما الرحمة) را بیان کند زمینه اش را فراهم کنیم ظاهر آیه اینطور معنا کردند (ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ) یعنی

سنت ما و دأب ما نبوده که عذاب کنیم (حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا) تا اینکه پیغمبر بفرستیم. ما بدون ارسال انبیاء و رسولانمان سنت و دأب ما عذاب کردن نیست.

اشکال آخوند(علیه الرحمة) به این نکته است که در آیه اولاً باید بدانیم (حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا) کنایه است از اتمام حجت یعنی خدای متعال می گوید من عذاب نمی دهم تا رسول بفرستم. رسول بفرستم که چه کار بکند؟ رسول بفرستم که حجت تمام شود یعنی بیان به دست بندگان خدا برسد و با رسیدن بیان حجت تمام شود لذا گویا ما می خواهیم بگوییم که مفاد آیه (قبح عقاب بلا بیان) می شود.

(ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ) یعنی دأب ما این نیست که عذاب بدهیم، عقاب کنیم (حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا) یعنی تا اینکه بیان بیاید چون بعث رسول، کنایه از اتمام حجت و ایصال بیان است. یعنی این مدعاست. حالا برای اینکه روال ما محور بودن مباحث جناب آخوند است اول اشکال ایشان را جلو می اندازیم.

عدم رد ادستحقاق عقوبت توسط مفاد آیه (ما کنا معذبین) در نظر مرحوم آخوند

اشکال آخوند(علیه الرحمة) این است که خدای متعال می گوید بدون بیان، عذاب نیست اما آیا استحقاق عقوبت هم نیست؟! اشکال مرحوم آخوند این است که مدعای شما نفی استحقاق عقاب است در حالی که آیه، نفی عقاب را می گوید. نفی عقاب، نفی فعلیت است نه نفی استحقاق؛ مفاد قبح عقاب

بلا بیان این است که بدون بیان استحقاق عقوبت وجود ندارد نه اینکه عقوبت وجود ندارد. لذا تعبیر مرحوم آخوند این است:

(و فيه أن نفي التعذيب قبل إتمام الحجة ببعث الرسل) اینکه خدای متعال نفی تعذیب می کند و می گوید (ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ قبل إتمام الحجة) قبل اتمام حجت همان بحث کنایه هست یعنی جناب آخوند اول به خود آیه کمک می کند که این اتمام حجت به بعث الرسل است منظور از بعث رسل، خود بعث رسل نیست بلکه اتمام حجت است بیان است ایصال بیان است خدا نفی کرده عذاب را قبل اتمام حجت به بعث رسل این درست اما این (لعله كان منه منه) شاید استحقاق باشد ولی خدا منتاً و تفضلاً عقوبت را برداشته است. این مدعای ما نیست مدعای ما در برائت نفی استحقاق است نه نفی فعلیت. (لعله كان منه منه تعالی علی عباده مع استحقاقهم لذلك)

پاسخ شیخ (علیه الرحمة) به عدم رد استحقاق در مفاد آیه (ما كنا معذبين)

اینجا یک پاسخی مطرح شده که از مرحوم شیخ و بعد از ایشان روی آن خیلی پرداخته اند این است که خصم (اخباریین) که قبول دارد اگر عقاب نباشد استحقاق هم نیست درست است فرمایش شما که نفی فعلیت نفی استحقاق نمی کن؛ ممکن است فعلیت نباشد، استحقاق باشد. درست می گوئید نزاع سر نفی استحقاق است و نفی فعلیت نفی استحقاق نمی کند اما خصم این را قبول دارد خصم یعنی اخباری قبول دارد که اگر در جایی فعلیت نبود ما بیشتر از این نمی خواهیم استحقاق نیست که فعلیت نیست.

جواب مرحوم آخوند به شیخ (علیهما الرحمة) در مفاد آیه (ما کنا معذبین)

آخوند(علیه الرحمة) می فرماید اولاً: این جدل می شود شما دارید یک حرفی را که خودتان قبول ندارید با آن بخاطر اسکات خصم به صرف اینکه خصم این ملازمه را پذیرفته شما می خواهید از آن استفاده کنید.

ثانیاً: خصم هم چنین اعترافی ندارد خصم را هم شما نمی توانید به چنین اعترافی ملتزم کنید؛ مگر می شود گفت مثلاً ما در مواردی که علم قطعی داریم، با نفی فعلیت نفی استحقاق هم صورت می گیرد یک کسی عن علم و عن عمد معصیت می کند در همانجا تفضّل و منتّ امکان دارد یا ندارد؟ دارد عقاب برداشته می شود خصم می گوید آنجا استحقاق عقوبت نیست؟! یعنی شما نمی توانید به این راحتی یک چنین اقراری را از اخباریها بگیرید. نخیر.

پس اولاً اگر خصم هم این را بگوید این جدل است و شما قبول دارید این استدلال غلط است ثانیاً خصم هم زیر بار چنین حرفی نمی رود.

پس آیه به درد شما نمی خورد آیه مفادش نمی شود نفی استحقاق عقوبت عند عدم اتمام حجت و عدم بیان.

خلاصه بیان مرحوم آخوند در مفاد آیه (ما کنا معذبین) برای برائت

این خلاصه فرمایش آخوند(علیه الرحمة) پس ایشان در این آیه یک کمک کرد یک اشکال گرفت کمک کرد که (حَتَّى نَبْعَثَ

رَسُولًا) کنایه است از اتمام حجت و ایصال بیان. اشکال گرفت به اینکه مفاد آیه نفی فعلیت است و نفی فعلیت اعم از نفی استحقاق است نزع ما سر نفی استحقاق است.

اشکال دلالت آیه (ما کنا معذبین) به امم سالفه نه امم قادمه

بعد هم مرحوم آخوند یک (فافهم) دارد که گفتند ناظر به این است که این اشکال وارد است نه اشکال شیخ (علیه الرحمة) اشکال ایشان یک اشکال دیگر است اشکالش ناظر به صدر آیه است (ما کُنَّا) چون شیخ (علیه الرحمة) خواسته نفی فعلیت را از آن نفی استحقاق در بیاورد ولو به اعتراف خصم و بگوید آیه برای ساکت کردن اخباریها کافی است که مرحوم آخوند قبول نکرد ولی جناب شیخ می گوید اشکال آیه این است که (ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ) ناظر به دأب پروردگار در امت های سابقه هست؛ (ما کُنَّا) دأب ما این نبوده در امم سالفه که عذاب بدهیم تا اینکه پیغمبر بیاید و حجت تمام شود لذا استدلال جناب شیخ اعظم (علیه الرحمة) این است می گوید (ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ) وقتی به عذاب امتهای سالفه خورد، نفی عذاب دنیوی می شود تا زمانی که حجت تمام شود. این چه ربطی به بحث ما دارد؟ که ما می خواهیم مسئله را برای امم قادمه هم تسری بدهیم تازه بحث را سر نفی عقاب ببریم عقاب اخروی. ما می خواهیم در محکمه الهی روزی که از ما سؤال می کنند به برائت تمسک کنیم و بگوییم این برائت، نفی عقاب اخروی از ما می کند در صورتیکه مفاد آیه ناظر به امم سالفه هست.

جواب مرحوم آخوند به اشکال مربوط بودن آیه (ما کنا) به امم سالفه نه قادمه

جناب آخوند در کفایه خواسته بگوید این اشکال وارد نیست حالا برای وارد نبودن اشکال مرحوم شیخ یک بیاناتی هست برای پاسخ به اشکال آخوند(علیه الرحمة) هم یک بیاناتی هست حالا چون روال ما با استاد بزرگوارمان حضرت آقای فاضل(علیه الرحمة) است خلاصه فرمایش ایشان را می گویم بعد بیان استادشان حضرت امام(علیه الرحمة) را که اگر ایشان همانطور که استادشان وارد شده بود ورود می کردند شاید مسئله روانتر می شد.

خلاصه اشکالات دلالت آیه (ما کنا معذبین) بر برائت توسط مرحوم آخوند

پس تا الان ما در آیه دوتا اشکال داریم یک اشکال را مرحوم شیخ وارد کرده مرحوم آخوند هم می گوید وارد نیست توضیح هم نداده چرا وارد نیست اشکال به صدر آیه است که (ما کُنَّا) ناظر به سالفه است آن هم در ارتباط با عذاب دنیوی از موضوع بحث ما که نفی استحقاق عقوبت اخروی است ارتباطی ندارد.

یک اشکال را هم آخوند(علیه الرحمة) وارد کرده و آن اینکه آیه نفی فعلیت می کند نزاع در نفی استحقاق عقوبت است و جدل هم نمی خواهیم بکنیم حتی اگر خصم این را در شبهات بدوی قبول بکند ما نمی خواهیم جدل بکنیم ما می خواهیم برهان اقامه کنیم. این دوتا اشکال.

بررسی مناقشات آیه (ما کنا معذبین) توسط آقای فاضل (علیه الرحمة)

استاد بزرگوار ما حضرت آقای فاضل (علیه الرحمة) ابتدا در درس می گویند اینجا سه تا اشکال هست می گویند ظاهراً اینجا سه اشکال داریم اما متأسفانه اشکال سوم که اول هم می گویند احتمالاً اشکال محقق نائینی (علیه الرحمة) است ولی آن را تبیین نمی کنند در درس از آن می گذرند. تعبیری که استاد دارند که بخواهیم حالا نقل کلام ایشان بکنیم می فرمایند:

مناقشات متعددی به استدلال این آیه شده یک مناقشه مرحوم شیخ بزرگوار انصاری دارند یک مناقشه مرحوم محقق خراسانی (علیه الرحمة) صاحب کفایه دارند یک مناقشه هم ظاهراً مرحوم محقق نائینی (علیه الرحمة) دارند ولی دیگر در توضیح اشکال نائینی (علیه الرحمة) را بیان نمی کند حالا بعد ما از زبان استادشان حضرت امام (علیه الرحمة) اشکال مرحوم نائینی را هم عرض می کنم.

بررسی مناقشه شیخ بر دلالت (ما کنا معذبین) توسط مرحوم استاد فاضل

اما مناقشه مرحوم شیخ این است (همین توضیحی که دادم) که این آیه در مقام اخبار از وضعیت امتهای سابقه و ملل سالفه است و مقصود از عذاب هم در این آیه، عذاب دنیوی است. این یک اشکال.

پس خدا می گوید من امتهای گذشته را وقتی عذاب دادم که (جعلنا عالیها سافلها) و بالعکس به هم ریختم دنیا را که حجت بر اینها تمام شد. این اشکال شیخ است.

بعد استادمان به ترتیب جواب می دهند یعنی با توجه به این توضیح که من دادم نمی آیند اول کفایه را بگویند حق هم همین است چون مرحوم آخوند هم در کفایه ناظر به کلام شیخ (علیه الرحمة) بوده همین ترتیب بهتر است شروع می کنند جوابهای شیخ را دادن.

ایشان یک جواب مهمی که می خواهند به مرحوم شیخ بدهند این است که اگر شما مجموع آیاتی را که درباره اش این آیه در ذیلش آمده بررسی کنید اصلاً قطع پیدا می کنید که این آیه یا ناظر به عذاب اخروی است یا اعم است. و هیچ قرینه و دلیلی ندارید که آیه را ناظر به عذاب دنیوی بدانید آن هم درباره امتهای سالفه. اصل جواب استادمان آقای فاضل (علیه الرحمة) همین است.

می گوید اگر شما مجموع آیات را بررسی کنید این است ایشان می گوید مثلاً صدر آیه این است:

(مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا)

یعنی حرفشان به شیخ این است که شما از کجا می آورید این مسئله را بحث می کنید لذا اولین مطلب استادمان آقای فاضل این است که شما این آیه را ببینید آیه صدر را که نگاه می

کنید (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) اصلاً آیه قیامت است آیه ترسیم صحنه قیامت است (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) لذا اشکال اول آقای فاضل (علیه الرحمة) به کلام جناب شیخ این است که شما از کجای آیه درمی آورید که آیه ناظر به دنیوی و امتهای سالفه هست؟

بعد یک توضیح تکمیلی دارند آن توضیح بهتر است یعنی اگر بحثشان از اینجا شروع می شد که عرض می کنم توضیح تکمیلی ایشان این است که آیا ما در آیه قرینه ای داریم که دلالت بر زمان ماضی بکند؟ اگر در آیه دلالت بر زمان ماضی درست شد حرف شیخ (علیه الرحمة) درست درمی آید یعنی شأن استدلالش این است.

ایشان می فرماید: تنها چیزی که در آیه ممکن است زمینه این را فراهم کند تعبیر (مَا كُنَّا) است (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) آیا (مَا كُنَّا) در مورد خدای متعال دلالت بر زمان ماضی دارد؟ اگر (مَا كُنَّا) بر زمان ماضی دلالت کرد آن موقع حرف جناب شیخ زنده می شود یعنی گویا شما به اشکال اول استاد جواب می دهید که شیخ (علیه الرحمة) از اینجای آیه دارد استفاده می کند یعنی اگر آیه قرینه داخلی داشته باشد آن صدر (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) ذیل را خراب نمی کند. ایشان به همین سازمانی که عرض می کنم خودشان می پردازند ایشان می فرمایند که مرحوم شیخ از کجا این استفاده را می کند درحالیکه مخصوصاً درباره خدای تبارک و تعالی هیچ دلالتی بر خصوصیت زمان ماضی ندارد (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) معنایش این نیست که در زمانهای سابق ما یک چنین برنامه ای نداشتیم که قبل از بعث

رسول عذاب کنیم بلکه (مَا كُنَّا) از خصوصیات و مزایای خاصه ذات ربوبی حکایت می کند. خلاصه چون آیه درباره فعل خداست و فعل خدا در زمان نمی گنجد دلالت (مَا كُنَّا) زمانی نیست. خلاصه مدعا این است. خلاصه مسئله است که بعد یک کسی ممکن است به این مدعا اشکال کند.

عدم دلالت آیه (ما کنا معذبین) به زمان خاص در بیان استاد فاضل (علیه الرحمة)

براساس این فرمایش استاد، مسئله اینطور می شود چون آیه درباره فعل خدا جلّ و علاست و فعل ذات اقدس الهی زمانی نیست ما نمی توانیم از (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) استفاده زمان ماضی بکنیم که دنیا و امم سالفه بشود.

براساس این فرمایش استاد معنای آیه این است یعنی شأن ما این نیست، وضع ما این نیست (مَا كُنَّا) یعنی شأن خدای متعال این نیست خصوصیت ما این نیست که قبل از بعثت انبیاء که کنایه از اتمام حجت است، عذابی داشته باشیم. و الا اگر ما از کلمه (كُنَّا) صرف نظر کنیم هیچ اشاره ای به امم سابقه در آیه نیست و کلمه (كُنَّا) هم دلالت بر زمان ماضی مخصوصاً درباره خدای تبارک و تعالی نمی کند.

حالا بعداً می بینید که حضرت امام (علیه الرحمة) بیان می کند که یک آیه داریم که اتفاقاً برای امم سابقه است با همین (كُنَّا) به خدا هم نسبت داده شده یعنی تصویر اشکال را استاد کامل نمی کند حالا بعداً که فرمایش استادشان حضرت امام (علیه الرحمة) را می خوانیم روشنتر می شود.

خدا رحمت کند آیت الله مصباح را در معارف قرآنشان به زیبایی به تبع علامه طباطبائی (اعلی الله مقامه الشریف) در المیزان، نسبت اینها را درست می کنند که در عین حال که فعل، فعل خداست فعل خدا می تواند زمانی باشد اشکالی ندارد. یعنی فقه اکبر این حرفها دچار خلل است در آن اشکال هست. یک چیز دیگری باید مسئله را درست کند ما بعداً عرض می کنم تحلیل می کنیم می بینید.

به هر حال ایشان می خواهد بگوید که ولو ظاهر (کُنَّا) در (مَا كُنَّا) گذشته است اما چون به ذات اقدس الهی خورده باید خصوصیت زمان ماضی از آن القاء شود و وقتی خصوصیت زمان ماضی از آن القاء می شود این تعبیر تعبیری نیست که حکایت از زمان ماضی داشته باشد مخصوصاً وقتی به خدا نسبت داده می شود. تا در نتیجه تطبیق بر امم سابقه بشود و در نتیجه عذابش اختصاص به عذاب دنیوی پیدا کند. این را توضیح می دهند بعد در همین فضا بحث می کنند.

امکان دلالت (ما کنا معذبین) به زمان خاص

مثلاً آیه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) که در جلسه بعد گویا مسئله منعقد نشد (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) ما چندتا آیه اینطوری با همین سیاق داریم. باید مجموع این آیات با این سیاق را بررسی کنیم بینیم واقعاً (مَا كُنَّا) هیچ وقت در این سیاق زمان ماضی را نمی رساند؟ می شود همینطوری گفت که چون مربوط به (مَا كُنَّا) شأن ربوبی است و فعل ربوبی است باید منسلخ از زمان شود تا دیگر نشود آن را بر ماضی و امم سالفه منطبق کرد؟ از حیث

دنیوی بشود بر امم سالفه و قدمه منطبق کرد اصلش در آخرت هم درآورد؟ این بحث جدی است.

حق این بود که انصافاً این را بررسی کنند. حضرت امام(علیه الرحمة) این آیه را که استاد دارند وارد آن می شوند و بحث می کنیم این آیه را که مربوط به عذاب دنیوی است اول بررسی می کنند می گویند بله بعد از این آیه مورد بحث ما یک آیه ای داریم که مربوط به عذاب دنیوی است می فرماید:

(وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيَّهَا الْقَوْلُ فَمَزَّناها تَذْمِيراً)

(إِذَا أَرَدْنَا) باز شأن ربوبی است. (أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً) این هلاک، هلاک دنیوی است (أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا) به مترفینش می گوید فسقتان را زیاد کنید تا عذاب نازل شود یعنی اینطور نیست که اگر ما مجموع این آیات را در نظر بگیریم این شبهه زمانی بودند (مَا كُنَّا ، أَرَدْنَا) در فرمایش مرحوم شیخ جدی نشود لذا گویا استاد ما حضرت آقای فاضل(علیه الرحمة) که حالا شرح کامل تتمه بیاناتشان را هم عرض می کنم که به بحث بعدی برسم می خواهند حل کنند به اینکه انصاف مسئله این است که ما چندتا آیه در این رابطه داریم و در واقع یک زمینه ای شده برای شبهه جدی شیخ(علیه الرحمة) درباره اینکه (مَا كُنَّا) و (أَرَدْنَا)، عذاب دنیوی امم سالفه است باید این را حل کنیم. ببینیم آیا آن آیاتی که قبلش می آید برای جناب شیخ می تواند دلیل باشد؟ و صدر آیه (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) را خراب بکند؟

زمانی بودن (ما کنا معذبین) با مجموع آیات توسط مرحوم شیخ

پس اصل شبهه این می شود که جناب شیخ می خواهند از مجموع آیات به اضافه (مَا كُنَّا) زمانی بودن این مسئله را استفاده کنند و انتصابش به فعل الهی را مانع این قضیه نمی بینند و نمی شود صرف انتسابش به خدای متعال را دلیل قرار داد بر اینکه زمانی نیست.

فعل خدا زمان دارد. می گوئیم اگر فعل خدا زمان نداشت (إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا) چه کار می کردیم؟ (أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَذْمِيرًا) عذاب دنیوی را دارد به امر و اراده الهی و فعل الهی منتسب می کند عذاب دنیوی خاص امت سابق را. زمانی است عذاب یک امت در بقعه خاص زمان.

الان (کنا) زمانی شد (إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً) این هلاک، هلاک دنیوی است پس حالا چگونه فعل به ذات ربوبی نسبت داده شد و هلاک دنیوی در زمان خاص؟ شما اول این را حل کن.

مشکل مسئله این است اگر شما آیه داشتید که اراده الهی و فعل الهی و امر الهی به یک عذاب دنیوی در قطعه خاصی از زمان خورد، عیبی ندارد امر الهی و امر ربوبی زماندار شود اگر این عیب ندارد ما کنا ظاهر در ماضی است.

اشکال پاسخ مرحوم فاضل به شیخ در زمانی نبودن(ما کنا معذبین)

الان آقای فاضل(علیه الرحمة) نتوانستند بگویند چون به خدا نسبت داده شد زمانی نیست. پس من نمی توانم بگویم صرف اینکه چیزی به خدا نسبت داده شد باید غیر زمانی باشد.

اگر این حرف غلط باشد دیگر این پاسخی که می خواهیم به شیخ(علیه الرحمة) بدهیم جور در نمی آید؛ شما می خواهید بگویید (ما کنا) با اینکه ظاهر در زمان ماضی است کان هست (ما کنا معذبین) می گویند (ما کنا معذبین) ظاهر در زمان است اما چون به امر ساحت ربوبی نسبت داده شده زماندار نیست می گویند شما کلی مورد دارید که خدای متعال به خودش نسبت داده در قطعه ای از زمان که در آنجا شک ندارید که زمان برای امت سالفه هست آن را برای ما حل کنید اگر حل کردید، ما دست از ظاهر آیه برمی داریم اگر حل نکردید گیر هستیم. اصل کار این است این را باید برای اینها حل کنیم. لذا اینطور جواب دادن مشکل پیدا می کند بعد هم ایشان می خواهند بگویند حالا اگر تسلیم شدیم که آیه دلالت بر زمان دارد (دیگر بیان استاد تمام شود سراغ حل مسئله برویم می گویند) اگر هم قبول کردیم که ناظر به عذاب دنیوی امتهای سالفه و سابق است این به دلالت اولویت عذاب اخروی را می گیرد.

قیاس اولویت در آیه(ما کنا معذبین)

اگر واقعاً دأب الهی در امتهای سالفه این بوده که عذاب دنیوی را موکول می کند بر اتمام حجت، عذاب دنیوی محدود گذرا، موکول به اتمام حجت است به دلیل قیاس اولویت ثابت

می کند عذاب اخروی به طریق اولی نیاز به اتمام حجت دارد لذا بعضی ها گفتند این (فافهم) آخوند(علیه الرحمة) می خواهد این را بگوید لذا می شود به شیخ(علیه الرحمة) جواب داد گفت که مرحوم آخوند گفته استاد ما هم می گوید می شود با اولویت حل کرد یعنی اگر یک کسی آخرش در حرف شیخ(علیه الرحمة) گیر کرد و گفت به ملاحظه همه آیات روی هم ما نمی توانیم بگوییم چیزی که به خدا نسبت داده می شود حتماً غیرزمانی است می شود فعل زمانی را هم به خدا نسبت داد و لذا ما کتا را زمانی بکنیم و ببریم روی عذاب دنیوی امم سالفه. می گوییم این به قیاس اولویت، عذاب اخروی را می گیرد. چرا؟ بخاطر اینکه عذاب محدود دنیوی موکول به اتمام حجت است تبلیغ و بیان است. اگر این موکول باشد اخروی به طریق اولی لذا خیلی ها احتمال دادند (فافهم) مرحوم آخوند که دیگر ایشان خودش را معطل نکرد به سر آیات بایستد این است. (فافهم) به اینکه حتی اگر این آیه ناظر به عذاب دنیوی باشد ما به قیاس اولویت می توانیم از آن نفی عذاب اخروی را بگیریم ولی مشکل، فعلیت و استحقاق عقوبت است لذا در واقع کار اینطور می شود که اگر بخواهیم به خوبی به عمق حرف آخوند(علیه الرحمة) برسیم این است که بله می شود گفت نفی فعلیت عذاب دنیوی و به طریق اولی نفی فعلیت عذاب اخروی موکول بر بعث رسل است یعنی اتمام حجت و بیان است. می شود اینطور گفت حالا یا دلالت آیات را درست کنید یا اگر هم آخرش تسلیم حرف شیخ(علیه الرحمة) شدید و دیدید نه مثل اینکه شیخ(علیه الرحمة) ملای عبارت است نمی شود به این راحتی به جناب شیخ گفت از کجای آیه درآوردی؟ می گوید از اینجای آیه. اگر تسلیم حرف شیخ(علیه الرحمة) شدید و قبول کردید ظاهر آیه این است،

قیاس اولویت می گیرید می گوئید به قیاس اولویت ما نفی عذاب اخروی را هم می فهمیم. ولی نفی فعلیت عذاب را می فهمیم، نفی استحقاق عذاب را چطور درمی آوریم این اشکال مرحوم آخوند می شود تا ادامه بحث.

این قسمت فرمایش استادمان سر بیان آخوند ماند تا این شاءالله عرض کنیم

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد.

۱۴۰۲.۳.۰۷

جلسه شصت و هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مروری بر اشکال شیخ اعظم و آخوند بر آیه (ما كنا معذبين) برای برائت

بحث ما درباره آیه شریفه (ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) بود و عرض کردیم که استاد بزرگوارمان آیت الله فاضل (علیه الرحمة) در بحث و درسشان ابتدا به سه اشکال اشاره می کنند؛ اشکال شیخ اعظم، اشکال محقق خراسانی و اشکال محقق نائینی (علیهم الرحمة) اما در توضیح، دو اشکال را محور قرار می دهند.

من به یادداشت های خودم که مراجعه کردم دیدم در درسهای بعد اشکال آقای نائینی(علیه الرحمة) را بیان کردند و جا داشت که همانطوریکه استادشان حضرت امام(علیه الرحمة) و حتی خودشان در معتمد تقریر کردند که می خوانیم، همانطور که اشکال شیخ و اشکال آخوند(علیهما الرحمة) هم افق هستند اشکال محقق نائینی هم، هم افق این اشکالات است سه تا را با هم بیان کنند حالا ما چون مسیر بیان استاد را داریم طی می کنیم با ایشان سیر می کنیم بعد بیان ایشان را در تقریر فرمایش امام(علیه الرحمة) ملاحظه می کنید آن مسئله را منظم تر می کند.

اجمالاً اشکال شیخ و آخوند(علیهما الرحمة) به این برگشت که جناب شیخ اعظم فرمودند این آیه به قرینه (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) ناظر به فعلیت عذاب در امم سابقه است. وقتی فرمایش جناب شیخ را تقریر می کنیم فعلیت هم در آن هست. چرا؟ چون ناظر به تحقق عقاب در امم سابقه هست. تحقق عقاب در امم سابقه یعنی فعلیت به تعبیری که حالا عرض می کنم کاش در بیان استادشان می آوردند حضرت امام(علیه الرحمة) خیلی آنجا منظم آورده اند.

مرحوم شیخ می گوید ما می گوئیم از (مَا كُنَّا) استفاده می کنیم که عقاب و عذاب در امم گذشته تحقق پیدا نکرده الا بعد از بعثت رسل که کنایه از اتمام حجت است (به تعبیر مرحوم آخوند). پس (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) که عبارت آخوند(علیه الرحمة) را خواندیم که بعثت رسل، کنایه از اتمام

حجت است پس نفی فعلیت عذاب از امم گذشته قبل از اتمام حجت می شود.

جناب آخوند به اشکال مرحوم شیخ (حیث امم گذشته) نپرداخته اند اما حیث فعلیت را بحث کرده است و فرموده آنها را می شود حل کرد اما مسئله مهم مسئله فعلیت است. جناب شیخ خواسته فعلیت را حل کند مرحوم آخوند فرمود که جدل است که اینها را خواندیم.

توجه به قبل و بعد آیه (ما کنا معذبین) بیانگر عام بودن آن

استاد ما آیت الله فاضل (علیه الرحمة) وقتی می خواهند یکی یکی بررسی کنند اول اشکال شیخ (علیه الرحمة) را عرض کردند در ابتدا می گویند ایشان از کجای آیه مسئله امم گذشته را استفاده کرده؟ بعد تکمیل می کنند می گویند ممکن است از عبارت (ما کُنَّا) استفاده کرده اند بعد آن پاسخ اصلی را که حضرت امام (علیه الرحمة) می خواهد با آن کار کند را تا یک حدی توضیح می دهند که حالا آن پاسخ را می خوانیم.

پاسخ اصلی با فرض قبول منشأ شبهه یعنی بگوییم منشأ شبهه عبارت (ما کُنَّا) هست که فعل ماضی است و مسئله فعل ماضی دلالت می کند بر یک روایی در گذشته که در گذشته دأب و سنت این بوده که عذاب تحقق پیدا نمی کرده الا بعد از بعثت رسل، ایشان می خواهد پاسخ اصلی را اینجا بدهد و آن پاسخ اصلی این است که ما وقتی به سیاق آیه نگاه می کنیم و آیات قبل این آیه، اصلاً موضوع عقاب، عقاب اخروی است. چرا؟ بخاطر اینکه آیه قبل این است:

(وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)

معلوم است که (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) مورد نظر است (نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) همه روز قیامت است؛ نامه اعمال شما را جلویتان می گذارند می گویند بخوان خودتان بخوانید پس آیه مربوط به روز قیامت است بعد وارد این آیه می شود که اگر ما بخواهیم همین آیه ای که اولش خواند:

(مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ)

همه مربوط به قیامت است (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا).

متأسفانه باز در بیان استاد یک نکته ای است که اول جزم می کنند که با توجه به آیه قبلی و صدر این آیه که (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) اصلاً منحصر در قیامت است. در صورتیکه دوباره بعد این را کامل می کنند که بله ما آیه اول را داریم؛ (كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) برای قیامت است آیه محل بحث ما وصل می شود به آیه اول که آیه قیامت است ولی آیه سومی داریم بعد آیه که عذاب دنیوی است که این را بعداً تکمیل می کنند که عرض می کنم کاش از ابتدا همین محور بحث قرار می گرفت.

آیه سوم که بعد خودشان اشاره می کنند آیه دنیاست تعبیر خوبی بعداً دارند می فرمایند:

این آیه شریفه مربوط به روز قیامت است و عقاب اخروی بعد از این آیه مورد بحث ما یک آیه داریم که مربوط به عذاب دنیوی است؛

(وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا)

لذا اتفاقی که می افتد این است که این آیه، وسط دو آیه است که آیه قبلی اش عذاب اخروی است، آیه بعدی آن عذاب دنیوی است پس حق این است که آیه اعم است.

فرق نمی کند آخرت هم همینطور هست هدایت و ضلالت چه در دنیا چه در آخرت با فعل خود ماست اشکال ندارد همه چه با خدا باشد چه با ما باشد در هردو وعاء درست است این خصوصیت در آن ندارد. خصوصیت این است (إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً) این دنیوی است (أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا) این (نُهْلِكَ قَرْيَةً) دنیوی است آن یکی آیه قبلی که (كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) اخروی است. (كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا) همان که خواندیم.

پس حرف کامل این است که من بگویم انصاف مسئله این است که آیه بین دو آیه است یک آیه که آیه قبل است قیامت است یک آیه که آیه بعد است برای فسق در دنیا و سنت هلاکت

قُرا هست بواسطه فسقی که در آن قریه اتفاق می افتد لذا باید بگوئیم به تعبیر زیبای استاد این می شود وقوع آیه محل بحث در بین این دو آیه که یکی مربوط به روز قیامت است و یکی مربوط به عذاب دنیوی است سبب می شود که (وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) یک معنای عامی پیدا کند که هم شامل عذاب دنیوی شود و هم شامل عذاب اخروی شود پس مجموع سیاق آیه که واقع می شود بین دو آیه اخروی و دنیوی سبب می شود که من بگویم ظاهر در عموم است. اگر ظاهر در عموم شد آن موقع (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) دیگر ربطی پیدا نمی کند که من بگویم چون فعل ماضی است نمی شود به خدا نسبت داد مخصوصاً درباره خدا اینگونه هست. دیگر آن بحث فنی نسبت فعل الهی و زمان را کنار می گذارم که دیروز گفتیم اشکال کار این است چرا ایشان وارد آن فضا می شود آن فضا یک فضای درست دقیقی است. شما درباره (إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً) هم باید این بحث را بکنید این اراده چه اراده ای است (مَا كُنَّا) را بحث کنید که فعل ماضی درباره خدای متعال چه سرنوشتی پیدا می کند؟ (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) را باید بحث کنید (مَا كَانَ اللَّهُ) یکبار می خواهید برگردید مسئله فعل ماضی و نسبت فعل ماضی و فعل مضارع استمرار یا گذشته حال و آینده را با فعل الهی بحث کنید این انصافاً جای بحث دارد این فعلاً محل بحث ما نیست، محل بحث ما این است که جناب شیخ یک (كُنَّا) در آیه دیده یک آیه دیده مترتب بر (كُنَّا) یعنی هلاک در دنیا به جای آنکه ما در این بحث های فنی اینگونه برویم حق مسئله این است اگر هم کسی بخواهد آن بحث های زمان را و نسبت آن با فعل الهی در دنیا و آخرت بررسی کند می شود بررسی کرد بهترین بررسی را هم آیت الله مصباح (علیه الرحمة) در معارف قرآن انجام دادند تبعاً

لاستادشان علامه طباطبائی(علیه الرحمة) در المیزان ولی واقع مسئله این الان محل درگیری ما نیست، آیه واقع شده بین دو آیه ای که یکی مربوط به آخرت است یکی مربوط به دنیاست بعد این آیه وقتی واقع می شود بین دو آیه ای که یکی مربوط به دنیاست یکی مربوط به آخرت مبنایش همین می شود که

(مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا)

همه اعم می شود؛ هدایت و ضلالت اعم است، (لاتزر وازرۀ و زر اخری) اعم است همه اعم است لذا به تعبیر بسیار زیبای حضرت آقا(دام ظلّه) در این بحث فقه جهادمان که ما داشتیم بحث ترکیب حقیقی جامعه را بحث می کردیم عبارت ایشان را خواندیم که گفتند علامه طباطبائی(علیه الرحمة) درباره نفس یک موجود وسیع به نام جامعه بحث می کند که تأثیر مسئله چطور می شود همینطور است (لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ) همه را می گیرد.

هر جامعه یک موجود وسیعی است یک نفسی دارد که نمی شود این موجود وسیع فعل یک موجود وسیع را به موجود وسیع دیگر. خیلی عالی می شود که ما آنجا در بحثهای فقه جهادمان چون از آن استفاده کردیم بحث مرکب حقیقی بودن جامعه نمی خواهم آن را تکرار کنم ولی انصاف مسئله این است.

ما یک قانون اعمی داریم که هدایت و ضلالت مربوط به موجود حقیقی است و هدایت و ضلالت او را فعل او درست می کند این موجود حقیقی چه فرد باشد چه مرکب حقیقی به نام جامعه باشد اگر اعتباری بود که هیچ و این هدایت و ضلالت

با فعل او درست می شود عقاب الهی هم با بعثت رسل درست می شود. وقوع آیه هم بین آیه ای که مربوط به قیامت است از یکطرف، مربوط به دنیا است از یکطرف، نشان می دهد همه همینطور است (إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا) که به همان نفس وسیع می خورد (فَفَسَقُوا فِيهَا) با آن تحلیل بسیار زیبایی که ما در فقه جهاد از بیان علامه (علیه الرحمة) با قرائت حضرت آقا (زید عزه) داشتیم در مقابل فرمایش استادمان آیت الله مصباح (علیه الرحمة) که می خواست آن را مرکب اعتباری کند ایشان نظر استادشان علامه طباطبائی (علیه الرحمة) را اختیار می کردند.

این سه آیه را اگر کسی کنار هم قرار بدهد با آن چارچوبی که ما عرض کردیم یک اصل بسیار زیبا دارد آن هم فعلاً واردش نمی شویم ربطی به بحث ما ندارد.

اما چون حضرت استاد به تبع مرحوم امام، آیه را ذکر کردند لازم بود تذکرش را بدهیم که آیه بعدی که (إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا) به همان قریه؛ آن جامعه برمی گردد. نفس یک موجود وسیعی به نام جامعه اینجا مطرح هست بعد آن اتفاق برایش می افتد (لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) درست است که علامه (علیه الرحمة) آنجا اشکال کرده بود که این فسقی مرتکب شده چرا آنها از بین بروند؟ می گوید چون جامعه یک موجود مرکب است یک موجود وسیع است فسق او همه را خراب می کند، ترکیب حقیقی است.

این آیات اگر اینطوری می شد دیگر ما به خوبی جواب جناب شیخ را می دادیم که ما قرائنی در آیه داریم که شما باید (ما کنا) را به زمان گذشته برنگردانید دأب و شأن الهی این است و آیه اعم است این پاسخ بسیار خوبی است.

خلاصه دو جواب به ماضی بودن دلالت آیه (ما کنا معذبین)

شما می خواهید بگویید سنت الهی است و دایره سنت الهی آخرت را می گیرد یا نمی گیرد؟ جناب شیخ یک مشکلی سر (کنا) دارد ما عرض کردیم به شیخ (علیه الرحمة) می شود دوگونه جواب داد خلاصه بحث دیروز و امروزمان این است یکبار می بریم سر بحث فنی فعل ماضی (کنا) و بگوییم چون انتساب پیدا کرده به ذات ربوبی پروردگار لذا جناب شیخ باید از آن القاء خصوصیت ماضی بکند.

یکبار می گوئیم قرائنی در آیه وجود دارد و سیاقی در آیه وجود دارد به ملاحظه آیه قبل و آیه بعد شما باید از بحث (کنا) خصوصیت زمان ماضی را القاء کنید ولو ما بتوانیم تصویر فعل زمانی برای خدای متعال را درست کنیم. چرا؟ بخاطر اینکه قبل و بعد آیه عذاب اخروی و عذاب دنیوی است آن موقع با این قرینه (کنا) درست می شود؛ هدایت و ضلالتی وجود دارد تابع فعل یک موجود حقیقی چه در دنیا چه در آخرت و این هدایت و ضلالت به این مسئله برمی گردد و موکول به بعث رسل است یعنی اتمام حجت این اشکال شیخ (علیه الرحمة) که حالا بیان استاد را با بیان خودشان عرض می کنیم.

دلالت آیه (ما کنا معذبین) با قیاس اولویت

بعد ایشان یک تنزلی می کنند تنزل هم برای استادشان؛ حضرت امام(علیه الرحمة) است که این تنزل را خود ایشان در کتاب معتمد تقریرات حضرت امام بیان کردند که فرموده حالا اگر هم تنزل کردیم و گفتیم بخاطر آیه بعدی (کنا) ناظر به دنیاست ولی ما می توانیم القاء خصوصیت کنیم یا قیاس اولویت قائل شویم قیاس اولویت هم ریشه اش به این برمی گردد مرحوم امام آنجا دوتا بیان دارد یکی القاء خصوصیت به مناسبت حکم و موضوع که استاد در معتمد گفته اینجا نمی گوید إن شاءالله آن را می خوانیم اما قیاس اولویت را ایشان اشاره می کند که بیان استادش هست قیاس اولویت هم دیروز عرض کردم بگوییم حتی اگر ما زیر بار جواب اول نرفتیم و تسلیم شدیم که این مربوط به سنتی است در دنیا عذاب محدود دنیوی که کم و کیف آن با عذاب اخروی قابل قیاس نیست این موکول به بعث رسل است به طریق اولی عذاب اخروی هم همینطور که عذاب جاودانه نه کم آن با عذاب دنیا قابل قیاس است نه کیف آن؛ این محدود است آن تا ابد است؛ این نار بارده است آن نار حامیه است به تعبیر زیبای آیات قرآن کریم که آقایان مفسرین در ذیل آیه سوره چیز که نار حامیه می گویند می گویند یعنی نار دنیا نار بارده است طوری که روایات می گویند جهنمی را وقتی در عذاب دنیا بیاورند آن هم عذاب مثلاً شما نار خورشید را تصویر کنید که امروزه فیزیکدانان می گویند که خورشید یک زمانی زمین را می بلعد، خورشید با چه دمایی قرآن می گوید وقتی آن را بیاورند در خورشید جایش بدهند از سرما خوابش می برد انقدر نار جهنم با نار دنیا قابل قیاس نیست؛ خورشید با این عظمت و این دمای عجیب می گویند جهنمی را بیاورند اینجا

بگذارند از سرما خوابش می برد. این نار بارده است کم آن اینطور است کیف آن اینطور است خدا رحمت کند امام را که اینجا می رسند می گویند که ولی ببینید حضرت امیر می گوید من این را هم تحمل می کند نار حامیه جهنم را اما دوری تو را تحمل نمی کنم امام(علیه الرحمة) می گوید این حرفها افسانه هست ما که از این چیزها بلد نیستیم می گوید این افسانه است که آدم چنین حرفی بزند خیلی حرف عجیبی می زند می گوید مثل افسانه می ماند یک کسی نار جهنم را تصویر کند بعد نار جهنم را با نار دنیا قیاس کند در دعای کمیل حضرت امیر(علیه السلام) همه این کارها را کرده بعد بگوید حالا من آن را هم تحمل می کنم اما چه کار کنم از دوری تو خیلی این حرف، حرف عجیبی است.

بنابراین حضرت امام(علیه الرحمة) استدلال می کنند می گویند این نار حامیه اگر نار بارده الهی موکول به بعث رسل و اتمام حجت است نار حامیه که به طریق اولی باید اینطور باشد چرا؟ قیاس اولویت است.

قیاس اولویت مفهوم موافق و جزو ظواهر

قیاس اولویت از آیه نیست؛ مدلول مطابقی آن نیست. قیاس اولویت را در مفاهیم خواندیم، مفهوم موافقت جزو ظواهر است؛ ظهور، مدلول مطابقی آیه نیست. معنای مدلول مطابقی، حقیقی نیست؛ ما یک مدلول مطابقی در آیه داریم که از مجموع تعدد دالّ و مدلول بدست می آید این مدلول مطابقی را قبول کردیم عذاب دنیوی است ولی آیه ظاهر در نفی مطلق عذاب است به قیاس اولویت. قیاس اولویت مفهوم موافقت است،

مفهوم موافقت جزو ظواهر است. سازمان آن را در مفاهیم کار کردیم. از این بحث گذشتیم من یک معنا در مفردات آیه دارم یک معنای ظاهر از مجموع دوال آیه بدست می آورم.

قبول کردیم مجموع دوال آیه ولو به مناسبت ترتب عذاب دنیوی بر این قانون، دنیوی شده اما به قیاس اولویت که جزو ظواهر است یعنی مفهوم موافقت است ما ثابت می کنیم که به طریق اولی اخروی است.

خلاصه با این حساب ما پاسخ جناب شیخ(علیه الرحمة) را می دهیم یا با بیان اول که اعم است بخاطر قبل و بعد آیه و باید از کتا خصوصیت را برداریم ولو بتوانیم بحث زمان ماضی را برای فعل الهی تصویر کنیم خلافا لاستادمان یا با قیاس اولویت که عرض کردم. این تمام.

خط شأن کلامی و اصولی در اشکال آخوند بر استدلال آیه (ما کنا معذبین)

جواب بعدی که استاد ما به آخوند(علیه الرحمة) اینجا می دهند که باز هم نسبت به جواب استادشان حضرت امام(علیه الرحمة) یک مقدار رتبه اش پایینتر است این است که جناب آخوند استدلال کرد که بالاخره فعلیت عذاب برداشته می شود تا بعث رسل اتفاق نیفتد عذاب فعلی نیست. مرحوم آخوند گفت این چه ربطی به مدعای ما دارد؟ مدعای ما نفی استحقاق است. یک نکته بسیار خوبی در بیان استاد است که برای استادشان حضرت امام است. امام(علیه الرحمة) می خواهد به مرحوم

آخوند بگوید که ما شأن کلامی در این بحث داریم یا شأن اصولی؟

واقعاً اینکه من استحقاق عقوبت را مبنا قرار بدهم این بحث کلامی است اینکه من استحقاق عقوبت دارم و عقوبت نمی شود یا استحقاقی وجود ندارد و عقوبت نمی شوم؟ این تعبیر خیلی تعبیری خوبی است از استاد که تبعاً لاستادشان می خواهند بحث کنند یک ضعفی دارد که ضعف آن را فردا می گوئیم ولی قوتش این است که اصلاً چه کسی گفته دعوا سر استحقاق است؟ استحقاق یک بحث کلامی است. اصلاً دعوا از اول شأن اصولی که می خواهد فتوا بدهد فقه را درست کند، بحث وقوع عقاب است.

بنابراین آن ریشه بحث های کلامی است چه کار به عقل و غیرعقل داریم. اول شأن اصولی و فقه را در بیاوریم شأن اصولی و فقه را وقتی از کلام جدا کنیم مسئله این است اول شأن را درست کنیم اگر شأن اصولی و فقیه مسئله نفی عقاب است ما چرا بیخود خودمان را معطل مسئله استحقاق کنیم؟ این بیان خیلی بیان خوبی است منتها حضرت امام یک دلیل زیبایی برایش می آورند که ایشان دلیل را نمی آورد این مطلب مطلب خیلی خوبی است که استادمان بیان می کند .

لکن این حرف قابل جواب است جوابش این است که درست است که در ظاهر کلمات که انسان ملاحظه می کند تعبیر به استحقاق عقوبت در کلمات اصولیون هست ولی یک نکته ای وجود دارد که این نکته ما را هدایت می کند که اصلاً این تعبیر درست نیست و نباید به ظاهرش اخذ کنیم و آن نکته این است

که اصولی بما انه اصولی اصلاً لیس من شأنه که دنبال استحقاق و عدم استحقاق باشد استحقاق و عدم استحقاق یک مسئله کلامی است. یک مسئله ای است مربوط به مبدأ و معاد حرف بسیار خوبی است ولی این دلیل می خواهد یعنی باید قرینه قویه ای بیاورد که این را درست کند چون می خواهیم از ظاهر عبارت اصولیین دست برداریم اصولی بما اصولی دنبال استحقاق نیست که عبد کجا استحقاق عقوبت دارد کجا استحقاق عقوبت ندارد؟ این استحقاق یک مسئله کلامی است، اصولی دنبال فعلیت عذاب است اگر گفتند شأن پروردگارت این است که عقابت نمی کند دیگر چه کار دارد که استحقاق دارد یا ندارد؟ اگر شأن اصولی این است که یک چارچوبی را در اختیار فقیه قرار دهد برای استنباط حکم خدا، فقیه به او می گوید برو مرتکب شو عقاب نمی شوی. اگر به او گفت برو مرتکب شو نوش جان کن عقاب نمی شوی دیگر مشکل حل است.

نفی استحقاق مجوز انجام عمل مشتبه و جواب آن

حالا یک نکته اینجا جمع بزمن ملاحظه بکنید اینجا باز ریشه این نکته به حرف جناب شیخ برمی گردد. جمعش کنیم که گفتم با هم ببینید از حرف شیخ (علیه الرحمة) نفی وقوع عذاب در امم گذشته درآمد. مرحوم آخوند گذشته اش را قابل حل دانست اما نفی وقوع او را گیر انداخت. اگر یک کسی گفت من اگر ثابت کردم گذشته و حال ندارد دنیا و آخرت ندارد نفی وقوع عقاب است مطلقاً چه چیزی بیشتر از این می خواهیم؟ من تأمین می خواهم مأمن در برابر عقاب می خواهم اگر ما توانستیم وقوع را برداریم با همان بیانی که کردیم؛ وقوع عقاب نه در دنیا نه در آخرت نه در گذشته دنیا نه در آینده دنیا عقابی واقع نمی شود

این قسمت خوب در حرف استاد ما پرورش داده نشده. اگر ما آن جوابی که به حرف مرحوم شیخ دادیم از آن نفی وقوع عذاب را به عنوان ما من شأن الله جل و علی درآوردیم تمام می شود این تأمین می دهد.

اصولیهها می دانید چرا سراغ نفی استحقاق رفتند؟ می دانید مشکل آنها چیست؟ مشکل آنها این است آنها دیدند می گوئیم واقع نشد می گویند دلمان آرام نگرفت باید بگوئید واقع نشد و واقع نمی شود تا خیالم راحت باشد تا بروم مشتبه را مرتکب شود ما چون قبلاً واقع نشد و واقع نمی شود را درست کردیم استادشان حضرت امام(علیه الرحمة) این کار را می کند می گوید اول شما مطلب را آنجا خوب جا بیندازید که یک حرفی مرحوم شیخ زده که این حرف در آن دو نکته هست یکی نفی وقوع کرده یکی نفی وقوع زمان گذشته کرده، در فضای نفی وقوع در زمان گذشته شیخ(علیه الرحمة) راست می گوید مجبورید نفی استحقاق کنید تا خیال همه راحت شود. من همه این هنری که می خواستم به خرج بدهم که اصل حرف استاد ایشان جا بیفتد. نفی وقوع اگر اطلاق پیدا کرد فرد را گرفت جامعه را گرفت گذشته و آینده را گرفت دنیا و آخرت را گرفت ما دیگر چه کار به بحث های عقلی داریم؟ حالا وقوعی نداریم استحقاق داریم یا نه به من چه مربوط است؟ حرف مرحوم شیخ یک زمینه ای شده برای اشکال محقق نائینی(علیه الرحمة) حالا باید آن سومی را هم ایشان کنارش می گفت بعد قشنگ می فهمیدید که همه با شیخ اعظم دچار مشکل شده اند.

اگر یک کسی سازمان این را درست کند و بگوید من نفی وقوع می کنم ازلاً و ابداً من دیگر چه می خواهم من دوباره خودم را گیر بیندازم در برائت عقلی؟ بعداً می بینید که گرفتاری آقای صدر(علیه الرحمة) چقدر عجیب می شود در آن مسلک حق الطاعه شان خیلی کار آقای مرحوم صدر خراب می شود با این تحلیلی که کردیم. حق الطاعه و عقل و این حرفها یعنی چه حضرت امام(علیه الرحمة) می گوید این آیه از ادل ادله برائت است دارد نفی وقوع می کند ازلاً و ابداً. این قسمت را استاد ما اگر خوب پرورش می داد مطلب تکمیل می شد.

کفایت نفی عقاب در حدیث رفع برای ارتکاب

بعد حضرت امام(علیه الرحمة) اینجا یک شاهد جالبی برایش می آورد می گوید یک شاهد داریم؛ در حدیث رفع همه می گویند ما نفی مؤاخذة می کنیم نه نفی استحقاق، نفی مؤاخذة عقاب است دیگر، هیچ کس هم نگفته نفی مؤاخذة خیال ما را راحت نمی کند پس ما استحقاق داریم و مؤاخذة نمی شویم.

منتها ما در حدیث رفع نفی مؤاخذة را می کنیم با تقدیر، تقدیر را هم ما قبول نداریم بعداً می بینید اما اینجا به خوبی داریم نفی وقوع می کنیم ازلاً و ابداً، دنیا و آخرت تمام می شود بدهی به کسی نداریم بله هرکسی دلش خوش است می خواهد بحث فنی فلسفی و کلامی و عقلی و استدلالی کند برود بحث کند بحث کلامی کند ما چه کار به بحث کلامی داریم ما الان می خواهیم فتوا بدهیم که عقابی وجود ندارد و ادلّ دلیل بر این

مسئله این است که همه اصولیها در حدیث رفع که رسیدیم گفتند نفی مؤاخذه می کند.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

۱۴۰۲.۳.۰۸

جلسه شصت و نهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

تبیین سه اشکال مطرح شده در آیه (ما کنا معذبین) در دلالت به برائت

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت آیت الله فاضل(علیه الرحمة) بود و عرض کردیم که ایشان مقداری در بیان مرام استادشان حضرت امام(علیه الرحمة) تسامحی در عبارتشان هست که اگر آن تسامح برطرف نشود این اشکال اصلی ریشه کن نمی شود یک بخشی از آن را توضیح دادم بخش دیگر را در عبارت امام(علیه الرحمة) توضیح می دهم.

مسئله بعدی که در فرمایشات ایشان هست اشکال محقق نائینی(علیه الرحمة) است که این اشکال را عرض کردم معظم له با فاصله بیان می کند و این هم یک مقداری در سازمان اشکال باز ضعف ایجاد می کند.

سازمان اشکال این بود با زیرساخت بیان شیخ اعظم(علیه الرحمة)، که آیه ناظر به عذاب امم سالفه هست با این زیرساخت دو حرف زده شده یعنی خود زیرساخت حرف جناب شیخ یک اشکال است که اختصاص آیه به عذاب امم گذشته است و ربطی به نفی استحقاق عقوبت در قیامت ندارد آن یک اشکال است که خود ایشان داشت در این فضا یک اشکال مرحوم آخوند از آن درآورد که این نفی فعلیت عذاب است ولی برای امم گذشته یا قادمه ولی فعلیت است یعنی حرف جناب شیخ زمینه اشکال دوم را درست کرد که بحث فعلیت عذاب است نه استحقاق که اشکال آخوند(علیه الرحمة) بود که عرض کردم در همین فضا یک اشکال سومی نائینی(علیه الرحمة) مطرح کرده در همین فضا یعنی با زیرساخت حرف شیخ(علیه الرحمة). خوب عنایت کنید کسی که می خواهد اشکالات را بگوید باید سه اشکال را با هم بگوید کار خوبی که حضرت امام(علیه الرحمة) کرده است.

اشکال مرحوم نائینی در آیه (ما کنا معذبین) در برائت

با زیرساخت حرف شیخ که آیه ناظر به نفی عذاب بر امم سالفه هست محقق نائینی(علیه الرحمة) فرموده نخیر، اصلاً آیه ناظر به اتمام حجت بر امم گذشته است یعنی آیه می گوید ما عذاب نمی کنیم الا بعد اتمام حجت پس ببینید در فضای بحث امم گذشته یکبار خود این محل اشکال است که عذاب امم

گذشته چه ربطی به عذاب قیامت دارد که حرف جناب شیخ می شود.

یکبار این محل اشکال است که نفی عذاب بر امم گذشته نفی فعلیت است نه نفی استحقاق دعوا سر نفی استحقاق است حرف مرحوم آخوند می شود.

یکبار در این فضا یک اشکال سومی متولد می شود که شما دارید می گوید عذاب بعد اتمام حجت بود (حرف نائینی این است) می گوید آیه می گوید عذاب واقع بر امم گذشته بعد اتمام حجت است (ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا) نبعت رسولا کنایه از اتمام حجت است. بعد اتمام حجت است یعنی چه؟ چه ربطی به بیان احکام دارد؟ دعوی شما (قبح عقاب بلا بیان) است آیه می گوید من عذابم بعد اتمام حجت است چه ربطی به بیان دارد؟ لذا یک چیز مشتبه الحکم اصلاً خارج از موضوع بحث آیه است شما می خواهید الان تکلیف برائت را در مشتبه الحکم روشن کنید این چه ارتباطی به موضوع آیه دارد؟

تمام اشکالات آیه (ما کنا معذبین) برای برائت بر پایه اشکال مرحوم شیخ

پس خلاصه اینجا سه نوع اشکال می شود درست کرد زیرساختشان با فرضی است که مرحوم شیخ درست کرده که براساس اینکه آیه ناظر به بیان عذاب بر امم سالفه هست من در این فضا یکبار خود این را اشکال می کنم، یکبار می گویم نفی فعلیت ربطی به نفی استحقاق ندارد، یکبار می گویم اصلاً کار به نفی فعلیت یا اختصاص به گذشته یا اعم از آینده ندارم اصلاً

موضوعش اتمام حجت است خدا پیغمبر فرستاده بعد اتمام حجت عذاب می کند، قبل اتمام حجت هم عذاب نمی کند در همان امم گذشته. به عبارۀ آخری اینجا سه تا حیثیت وجود دارد:

حیثیت اختصاص به امم گذشته، حیثیت نفی فعلیت نه نفی استحقاق، حیثیت موضوع که مسئله اتمام حجت است که موضوع ربطی به مسئله بیان و عدم بیان ندارد این اشکال محقق نائینی می شود.

نتیجه اینکه پس در واقع شیخ(علیه الرحمة) یک زیرساختی از فهم آیه داشته در آن سه حیثیت پیش آمده که به هم مرتبط هستند.

جواب آقای فاضل (علیه الرحمة) بر اشکال مرحوم نائینی در دلالت (ما کنا معذبین)

استاد ما این را هم اینجا اشاره می کند که مسئله و مبنای محقق نائینی(علیه الرحمة) این است که آیه ربطی ندارد به مسئله اعلام حکم، بیان حکم تا در مشتبه الحکم بگوییم بیانی نیست پس مثلاً استحقاق عقوبتی نیست یا فعلیت عقوبتی نیست اصلاً موضوع آیه مربوط به اتمام حجیت است ربطی به بیان ندارد.

حالا اشکال را تحلیل می کنیم فعلاً جا بیفتد که من در ارتباط با آیه با فرض اینکه ناظر دانستم به امم گذشته سه گونه می توانم اشکال وارد کنم.

بعد استاد ما آقای فاضل(علیه الرحمة) می گوید که ما می توانیم جواب محقق نائینی را بدهیم بگوییم که فهم عرفی ما از اتمام حجت این است که حکم خدا بیان شود. درست است که اتمام حجت از طریق بیان حکم است ولی اتمام حجتی است که از طریق بیان حکم ارائه می شود. این حصیله پاسخ ایشان است.

تمرکز امام(علیه الرحمة) بر سر عنوان آیه (ما کنا معذبین) در پاسخ به شبهات

استادشان؛ حضرت امام(علیه الرحمة) در این پاسخ تمرکزی دارند و آن اینکه آیه مسئله را بر نبی موکول نکرده نگفته (ما کنا معذبین حتی نبعث نبیا) آیه گفته (حتی نبعث رسولا) رسول وظیفه اش تبلیغ و ارسال حکم است لذا حضرت امام(علیه الرحمة) یک تمرکزی بر سر عنوان آیه دارد. کاش این نکته در بیان استادمان باز می شد و لذا دیدید من هر جوابی که ایشان می دهند نسبتش را اجمالاً با بیان استادش عرض می کنم.

حضرت امام(علیه الرحمة) سه اشکال را اولاً با هم می گوید بعد می خواهد مفاد آیه را با عنایت به سیاق آیات و با عنایت به موضوع آیه یعنی بعث رسل، مفاد آیه را از باب مناسبت حکم و موضوع تبیین کند عبارت خیلی عبارت ادقی می شود.

قوت و ضعف تقریر تهذیب و معتمد در آیه(ما کنا معذبین) در برائت

یک حسنی بیان استاد ما دارد که در معتمد هم هست این است که استاد ما در معتمد قیاس اولویت را هم ذکر می کند که قیاس اولویت در تقریر تهذیب امام(علیه الرحمة) نیست

متأسفانه و این اشکال به تهذیب وارد است. یعنی یک حسنی دارد درس استاد ما که قیاس اولویت را بیان می کند که دیروز بیان کردم و یک ضعفی تهذیب دارد که قیاس اولویت در آن نیست. تقریر تهذیب امام(علیه الرحمة) یک قوتی دارد که این هماهنگ کردن سه تا اشکال با هم است ولی آن بیان جامع که حالا می خواهیم آن بیان مرحوم امام را به شکل بیان جامع بخوانیم و جمع بندی کنیم آن بیان انوار حضرت امام است که قلم ایشان است و انصافاً حالا می بینید هر سه اشکال منظم می آید.

استدلال به آیه (ما کنا معذبین) در مقابل اخباریین کاری بی فائده

آخرین نکته را از بیان استادمان عرض کنم بعد وارد بیان حضرت امام(علیه الرحمة) بشویم این است که استاد ما آقای فاضل(علیه الرحمة) بعد از اینکه می گویند آیه ناظر به بعث رسل است و آن هم اتمام حجت را از طریق بیان حکم خدا می خواهد نشان بدهد که این حرف بسیار خوبی است، حرف استادشان است. دو نکته را می خواهند اضافه کنند خلاصه ایشان می خواهند نتیجه بگیرند در پایان می گویند دو نکته کوتاه عرض کنیم یک نکته اینکه استدلال به آیه در مقابل ادله اخباریین اگر ادله آنها تمام باشد بلافائده است بنابر اینکه شاگردهای امام(علیه الرحمة) مثل استاد ما نتیجه گرفتند که آیه دلالت می کند بر نفی عقاب یا بر نفی استحقاق که حالا تحلیل آن را با بیان حضرت امام(علیه الرحمة) می خوانیم منتها این را موکول می کند به بیان لذا اگر دلیل اخباریین تمام باشد بیان است شارع اگر بیانی به ما بدهد که در شبهه تحریمیه باید احتیاط کنی، این نکته کافی است نکته کاملاً درستی است.

شیخ(علیه الرحمة) می گوید این ادله می خواهد بگوید تا بیان نیامده ما عقاب نمی کنیم یا تا بیان نیامده استحقاق عقوبت نیست اگر یک بیانی آمد ادله اخباری تمام شد آن وارد بر مفاد آیه است این هم نکته درستی است.

آیه(ما کنا معذبین)بی ارتباط با قبح عقاب بلا بیان

نکته دوم اینکه ایشان می فرماید این آیه، مفاد قبح عقاب بلا بیان را بیان می کند این غلط است. ایشان می گوید نکته دوم این است که این آیه ظاهرش این است که همان قاعده قبح عقاب بلا بیان را دارد بیان می کند این غلط است چرا غلط است؟ چون ما گفتیم آیه مفادش بر اساس حرف مرحوم آخوند نفی فعلیت است؛ ما گفتیم ما دنبال نفی فعلیت هستیم قبح عقاب بلا بیان باید ببینیم ناظر می شود به اینکه ما استحقاق عقوبت نداریم و عقاب قبیح است یا نه این را ما شرح بدهیم مشهور که آیه را ناظر به قبح عقاب بلا بیان می دانند در فضای مسئله استحقاق عقوبت با آیه برخورد می کنند قرار شد ما نفی فعلیت را هم قبول کنیم این قسمت باز اشکال اخیری است که در بیان استادمان هست که حالا در توضیحات حضرت امام(علیه الرحمة) تکلیف این هم معلوم می شود.

خلاصه بیان استاد فاضل(علیه الرحمة) در(ما کنا معذبین) و اشکال آن

پس تحصیل از این توضیحات اینکه مطالب استادشان حضرت امام(علیه الرحمة) را کامل نگفتند و آن هندسه و انضباطی که ما نیاز داریم که اولاً موضوع آیه را ثانیاً محمول آیه را در بیاوریم و ثالثاً بتوانیم با این موضوع و محمول، سه اشکال

مرتبط آیه را جواب بدهیم و دایره آیه را معلوم کنیم یک مقداری ابهام پیدا می کند.

استاد ما بیانشان از این جهت بر تهذیب رجحان دارد که در آن قیاس اولویت هست و از این جهت تهذیب اولویت دارد که انضباط آن سه مسئله وجود دارد ولی هردو تقریری که از حضرت امام(علیه الرحمة) هست چه معتمد چه تهذیب چه درس استاد که درس استاد را وقتی شما با معتمد مقایسه می کنید همان معتمد است، چیزی بیشتر از معتمد نیست بیان خود امام(علیه الرحمة) در انوار خیلی جامع است حالا بیان ایشان را شروع می کنم ببینید چقدر مرتب می شود.

جلسه اول توضیح دادم که آقای فاضل(علیه الرحمة) گفت (کنّا) ناظر به مقام ربوبی است بعد گفتند (کنّا) زمانی نیست اشکالی در آن بود که می خواست بگوید چون نسبت به مقام ربوبی فعل ماضی معنا ندارد معنای (کنّا) این است ما گفتیم نه معنا هم داشته باشد چون می شود برای فعل الهی حیثیت زمانی قائل شد با تحلیل خوب علامه طباطبائی(علیه الرحمة) که استاد ما آقای مصباح(علیه الرحمة) دارند نه شما اینطور بگویید که سیاق آیه اقتضاء می کند که مسئله، مسئله زمان در کار نیست حالا همه اینها که من اجمالاً توضیح دادم در بیان حضرت امام(علیه الرحمة) در انوار می آید حالا بیان امام(علیه الرحمة) را ملاحظه بکنید این را همان جلسه اول و ابتدای جلسه دیروز خدمت شما عزیزان توضیح دادم حالا کاملش در بیان مرحوم امام می آید.

بیان امام(علیه الرحمة) در انوار و دفع اشکالات استدلال به آیه(ما کنا معذبین)

حضرت امام(علیه الرحمة) در انوار وقتی می خواهند این آیه را توضیح بدهند توضیحشان مشتمل بر این سازمانی است که عرض می کند:

در ادله قول به براءت آیه اولی را که ذکر می کنند (الآیة الأولى منها: قوله تعالى: وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا و تقرب الاستدلال بها على وجه يدفع الإشکالات عنها أن يُقال) انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفاية، ج ۲، ص: ۲۱

تقرب استدلال به شکلی که اشکالات را از آیه دفع بکند اینگونه است:

(إنَّه لا إشکال فی أنَّ المتفاهم العرفي من الآیة الشریفة- و لو بمناسبة الحكم و الموضوع-)

موضوع، بعثت رسل است؛ حکم نفی عذاب است. حضرت امام(علیه الرحمة) می گوید اول موضوع را در بیاورید موضوع بعثت رسل است وقتی بعثت رسل را کنار نفی عذاب بگذارید ببینید عرف از آن چه می فهمد؟

(أنَّ بعثت الرسل يكون طريقاً إلى إيصال التكالیف [إلى] العباد، لا أنَّ له جهة موضوعیة- خصوصاً مع انتخاب لفظ الرسول المناسب للرسالة و التبلیغ)

نفرموده حتی نبعت نبیا.

(فلو فرضنا أنه تعالى بعث رسولاً، لكنّه لم يُبلِّغ الأحكام إلى العباد في شطر من الزمان لجهة من الجهات و مصلحة من المصالح، لا يمكن أن يقال: إنه تعالى يُعذِّبهم لأنّه بعث الرسول) انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۲، ص: ۲۲

این ناظر به کدام قانون حضرت امام است؟ این خیلی عبارت خوبی است قلم مرحوم امام در جایی که خودشان نوشتند خیلی قوی است ایشان اعتقادی دارند که ما یکسری احکام داریم که پیش اهل بیت (علیهم السلام) ودیعه است؛ ابلاغ نشده این احکام تبلیغ نشده، احکام شأنی می شوند حضرت امام می گوید انشاء را می شود به این معنا گرفت در مقابل فعلیت این انشاء و فعلیت در سازمان امام (علیه الرحمة) است.

این خیلی منظومه خوبی است این است که می گویم همه را با هم یکجا بگوییم ولی ما چاره ای نداریم لذا اگر رسولی بیاید تبلیغ نکند بگوید (اسکتوا عن ما سکت الله عنه) لذا مرحوم امام می خواهند بگویند که خاتمیت بدون این قانون جور در نمی آید نمی شود پیغمبر، پیغمبر خاتم باشد الا اینکه این قانون را ما قبول کنیم که زیر لحافی مثلاً همه را تحویل داده باشند آن موقع تبلیغ باید تمام باشد ایشان خیلی عالی این را درست می کنند لذا ما در آن بحث های فنیمان می گوییم این خیلی نکته رئیسی است این تبیین امام (علیه الرحمة). لذا ایشان می فرماید آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک) ایشان می گوید عنوان رسول که در آیه می آید عنوان تبلیغ در آن هست و مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می کند اینکه تبلیغ اتفاق بیفتد.

(ضرورة أن المتفاهم من الآية أن البعث لأجل التبليغ و إتمام الحجّة) مى گوید اتمام حجت بواسطه تبليغ است.

(يكون غاية لعدم التعذيب، و هذا واضح.

و كذا لو فرضنا أنه بلغ بعض الأحكام دون بعض، كان التعذيب بالنسبة إلى ما لا يبلغه مخالفاً للوعد في الآية الشريفة، و كذا لو فرض أنه بلغ إلى أهل بلد خاصّ دون سائر البلدان، و انقطع بالنسبة إليها لأجل حوادث، أو بلغ جميع الأحكام إلى جميع البلدان في عصره، ثمّ عرض الاشتباه، و انقطع وصول التبليغ على ما هو عليه بالنسبة إلى سائر الأعصار، فإنّ في جميع تلك الصور يُفهم عُرفاً من الآية الشريفة: أنّ الغاية- التي هي إيصال الأحكام إلى العباد و إتمام الحجّة عليهم- لم تحصل، فكما أنّ مجرد وجود الرسول بين الأمة قبل تبليغه الأحكام لا يصحّ العقاب، كذلك التبليغ الغير الواصل إلى العباد في حكم عدم التبليغ في ذلك عند العقل و العرف.) انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ٢، ص:

٢٢

اين جواب مرحوم نائينى مى شود.

(فإذا اشتبه حكم موضوع، و عمل العبد ما تقتضي وظيفته من التفتيش و الفحص، و لم يصل إلى حكم المولى، و لم يكن له علم إجماليّ أو تفصيليّ بالإلزام، يكون مشمولاً لقوله تعالى: ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا؛ لما عرفت من أنّ البعث ليس له جهة موضوعيّة، بل هو لأجل إيصال الحكم إلى العباد) اين بعث لاجل (جعل غاية للوعد بحسب الفهم العرفي).

ببین چقدر این زیبا می شود؟ حضرت امام(علیه الرحمة) می گوید اگر کسی این را از آیه بفهمد هر سه اشکال با هم برطرف می شوند.

۱. مناسبت حکم و موضوع هم نشان می دهد که ربطی به امم سالفه ندارد، قادمه را می گیرد الی الابد اینطور است.

۲. نفی فعلیت از آن می شود دربیاید، نفی استحقاق هم از آن می شود دربیاید هیچ اشکال ندارد.

(ما کنا) یعنی (ما من شأننا) در مناسبت حکم و موضوع

حضرت امام(علیه الرحمة) می فرماید که من اگر گفتم شأن ربوبی (ما کنا) یعنی (ما من شأننا) باید ببینم شأن مقام ربوبی یعنی چه؟ یعنی عدل ربوبی یا لطف ربوبی؟ شأن خدا یکبار با عدل الهی است، یکبار با لطف الهی است با عدل الهی نفی استحقاق از آن درمی آید با لطف ربوبی نفی فعلیت از آن درمی آید. هیچ اشکالی هم ندارد این است اصل آیه دیگر با ماضی و مضارع و این حرفها کاری نداریم. این را استاد ما نگفته. ایشان می گوید مناسبت حکم و موضوع در فضای اینکه (ما کنا معذبین) ما کنا شأن ما جایگاه ما یکطوری است که اگر به عدل ما نگاه کنید بدون ایصال بیان، استحقاق عقوبت نیست اگر به لطف ما نگاه کنید فعلیت عقاب هم نیست. ایشان می خواهد بگوید باید به نظام اسماء الهی برگردید این فقیه خیلی قوی نوکری دلیل را می کند بین تعبیرش چقدر عالی و زیبا است. حالا بعد جواب مرحوم نائینی را می خوانیم.

(إمّا بما ذكرنا من أنّ البعث كناية عن إيصال الحكم، أو بإلغاء
الخصوصيّة بنظر العرف بمناسبة الحكم و الموضوع.) انوار الهداية
في التعليقة على الكفاية، ج ٢، ص: ٢٣

این الغاء خصوصیت هم بعداً که عبارت نائینی(علیه الرحمة)
را می خوانیم مطرح است. حضرت امام می خواهد بگوید مشتبه
الحکم هم یا خودش در همین موضوع است یا الغاء خصوصیت
می شود فرق نمی کند بیان محقق نشده حکم ایصال نشده اگر
اینطوری شد اگر این را یاد گرفتید آن موقع:

(ثمّ اعلم أنّ التعبير بقوله: ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ ..- دون قوله: ما
عَذَّبْنَا- ممّا يشير إلى معنى آخر بحسب المتفاهم العرفي: و هو
أنّ التعذيب قبل البيان منافی لمقام الربوبية، و أنّه تعالى أجلّ من
أن يعذب قبل تبليغ الحكم إلى العباد و إتمام الحجّة عليهم، فكأنّه
تعالى قال: ما كُنَّا مرتكبين لهذا الأمر الذي ينافي مقامنا الأرفع و
جنابنا الأرفع.

و من هذا التركيب و البيان: إمّا أن يفهم عرفاً أنّ التعذيب
قبل البيان منافی لمقام عدله، و يكون أمراً قبيحاً مستنكراً منه
تعالى كما لا يبعد، و إمّا أن يفهم أنّه منافی لمقام رحمته و لطفه
بالعباد.

فعلى الأوّل: يفهم منه عدم الاستحقاق أيضاً؛ فإنّه مع
الاستحقاق لا يكون التعذيب منكرّاً منافياً لعدله تعالى و حينئذٍ
يكون الاستدلال بها للبراءة ممّا لا إشكال فيه.

و على الثاني: لا يفهم منه إلا رفع فعلية العقاب، و هو لا ينافي الاستحقاق.)

انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ٢،

ص: ٢٣

ایشان می خواهد بگوید شما مناسبت حکم و موضوع را وقتی از (ما کنا) با بعث رسل درآوردید هم می توانید نفی استحقاق کنید هم نفی فعلیت. موضوعتان هم عدم بعث رسل است یعنی بحث رسل، رسل به قول آقای جوادی (حفظه الله) یعنی رسل (یا ایها الرسول بلّغ) اگر این شد ایشان می گوید همه چیز منتفی می شود این می شود ابلغ ادله برائت حالا شما بیاید فرمایش آقای مرحوم صدر را اینجا بیاورید پیاده کنید این نگاه به آیه با این سازمانی که عرض می کنم که شما بگویید (ما کنا) یعنی (ما من شأننا) و (ما من دأبنا و ما من عادتنا و ما من مقامنا) با حیث عدل ما نمی سازد با حیث لطف ما نمی سازد بعد ایشان می گوید هردوتا هم در برائت جدی است مخصوصاً دومی حالا بعد آنها را هم می گوید.

تفاوت بیان حضرت امام و مقرینشان در رد اشکالات استدلال به (ما کنا معذبین)

این سازمان، سازمان بسیار جامعی می شود که مبنایش مناسبت حکم و موضوع می شود بعد مرحوم امام می گوید حالا اگر کسی مناسبت حکم و موضوع را قبول کرد که کرد اگر هم نکرد قیاس اولویت آن را حل می کند آن را هم به زیبایی می گوید اینجا هر سه چهار نکته را مرتب ایشان بیان می کند اما

چه کنیم در هیچ کدام از تقریرات این سازمان به صورت منظم بیان نشده است، یک قسمت آن در تهذیب هست و قسمت اول آن که سه تا می آید و ارتباط برقرار می کند هست قیاس اولویت نیست در معتمد قیاس اولویت هست این سازمان نیست استاد ما هم در درس همانی را گفته که در معتمد نوشته که همه حرف امام(علیه الرحمة) نیست خود ایشان هم می گوید که آن موقع حضرت امام(علیه الرحمة) که مقررشان می خواست بنویسد امام(علیه الرحمة) جزوه را به او می داد می گفت از روی این بنویس خود ایشان سر درس به ما فرمود که تقریر خراب نشود. یعنی این چاره ای نیست بر اینکه ما از این نگاه این فقیه قوی این را درست کنیم مثل اینکه این اتفاق برای خود معتمد هم افتاده شما الان معتمد را روبروی انوار بگذارید. تهذیب هم روبروی انوار بگذارید مقایسه بکنید ببینید سازمانی که ایشان درست می کند اینطور است.

خلاصه دفع اشکالات استدلال به (ما کنا معذبین) توسط حضرت امام (علیه الرحمة)

خلاصه حرف امام(علیه الرحمة) این است مناسبت حکم و موضوع هر سه اشکال را مندفع می کند قیاس اولویت باز هم اشکالات را مندفع می کند فقط کافی است شما مفاد آیه را با عنایت به سیاق آیه ببینید بعد هم یک عمومیتی در آیه درست می کند برای دنیا و آخرت هیچ فرقی هم ندارند. ریشه اش هم نظام اسماء می شود؛ شما اسماء حسناى الهی را از آیه باید از (ما کنا) در بیاورید با کدام اسم می خواهید کار کنید؟ با رحمت می خواهید کار می کنید با عدل می خواهید کار کنید؟ همه هم اسم هستند مناسبت حکم و موضوع را بیاورید درست کنید.

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱۴۰۲.۳.۲۰

جلسه هفتادم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور شیوه بحث آقای فاضل در معتمد در باره آیه (ما كنا معذبين)

بحث ما درباره بررسی فرمایشات حضرت آیت الله فاضل(علیه الرحمة) و مقایسه فرمایشات ایشان با فرمایشات استادشان؛ حضرت امام(علیه الرحمة) بود حالا چون دأب ما این بود که عبارات ایشان را در معتمد که تقریر فرمایش حضرت امام است اجمالاً اشاره بکنیم دیدم این دأب را به هم نزنیم حالا که بحث به اینجا رسید و تمام هم نشد در جلسات قبل از تعطیلات رحلت حضرت امام به نظرم رسید یک اشاره ای هم به عبارت ایشان بکنیم چون بعداً مورد استفاده قرار می گیرد در تدوین بعضی از بحث ها ضرر ندارد.

ایشان همینطور که قبلاً هم اشاره کردم و گفتم شما مطالعه کنید در معتمد الاصول که خودشان تقریر کردند عبارتشان کم اشکالتر از عبارات درس است و آن نکاتی که عرض کردم در معتمد هست.

بیان اشکالات ثلاث در مورد آیه (ما کنا معذبین) در معتمد

اولاً: در معتمد هر سه اشکال را با هم ذکر می کنند همینطور که ورود می کنند:

(الدلیل الأوّل: الآيات)

منها: قوله تعالى: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا». و قد اورد على التمسك به تارة: بأن ظاهره الإخبار بوقوع التعذيب سابقاً بعد البعث، فيختص بالعذاب الدنيوي الواقع في الامم السابقة (السابقة)

این اشکال مرحوم شیخ اعظم است با همان زیرساختی که عرض کردم.

(و اخرى: بأن نفي فعلية التعذيب أعم من نفي الاستحقاق) که این اشکال مرحوم آخوند می باشد.

(و ثالثة: بأن مفادها أجنبي عن البراءة، فإن مفادها الإخبار بنفي التعذيب قبل إتمام الحجّة، كما هو حال الامم السابقة) معتمد الأصول، ج ۱، ص: ۴۹۵

خیلی عالی اشکال مرحوم نائینی را در فضای فرمایش جناب شیخ ذکر می کنند این هم خیلی بیان خوبی است این تقریر آن

ورود درستی را که ما متوقع بودیم در معتمد دارد هر سه اشکال با هم ذکر می شود و اشکال محقق نائینی هم در فضای فرمایش جناب شیخ است که محقق نائینی همانطور که عرض کردم خوب فرمودند دیگر تکرار نمی کنم. با عنایت به اینکه آیه را به امم سابقه برمی گردانند لذا می خواهند بگویند عذاب در امم سابقه بعد اتمام حجت است.

(فلا دلالة لها على حكم مشتبه الحكم؛ من حيث إنه مشتبه، فهي أجنبية عما نحن فيه) معتمد الأصول، ج ۱، ص: ۴۹۶

کاری به بیان حکم ندارد که بگوییم در مشتبه بیان داریم یا بیان نداریم مسئله، مسئله اتمام حجت است.

این ورود خوبی است به جهت اینکه هر سه اشکال با هم بیان شده یعنی ما سه حیثیت داریم یکبار حیثیت اختصاص به امم سابقه، یکبار حیثیت نفی فعلیت نه نفی استحقاق، یکبار حیثیت اینکه اصلاً بحث بیان حکم نیست که برویم سراغ استحقاق عقاب یا قبح عقاب فعلیت عقاب قبل البیان اصلاً بیان مطرح نیست.

نظم خوب جواب معتمد از اشکال اول در دلالت آیه (ما کنا معذبین)

(و أنت خبير بعدم تمامية شيء من هذه الإيرادات.)

بعد شروع می کنند این سه اشکالی که ذکر کردند در تقریر فرمایشات استادمان هستیم در معتمد:

(أما الأوّل: فلأنّ الآية إنّما وقعت في ذيل الآيات الواردة في القيامة، و لا اختصاص لها، بل لا ارتباط لها بنفي العذاب الدنيوي بالنسبة إلى الامم السالفة. و حينئذٍ فيكون المراد بالتعذيب المنفي هو العذاب الاخروي،)

که همان بیانی است که خودشان در درس ذکر کردند که (کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له يوم القيامة کتابا یلقاه منشورا) این مربوط به قیامت است.

(كما أنّ المراد ببعث الرسول ليس مجرد بعثه، و لو لم يكن مأموراً بالتبليغ، كما يدلّ على ذلك- مضافاً إلى أنّه هو المتفاهم منه- ذكر الرسول، لا النبي)

معتمد الأصول، ج ۱، ص: ۴۹۶

که ملاحظه می کنید این کلمه رسول هم اینجا در تقریر آمده که در درس نیست ولی در تقریر ایشان در معتمد هست.

كما اینکه این نکته ای که می گویند متفاهم عرفی این است که مراد به بعث رسول، بیان است می خواهد بگوید فهم عرفی این است که بحث مناسبت حکم و موضوع است. (- مضافاً إلى أنّه هو المتفاهم منه- ذكر الرسول، لا النبي،)

حضرت امام(علیه الرحمة) در عبارتشان می گفت این ذکر رسول، کنایه از بیان است که آیه اصلاً کنایه از بیان باشد اگر کسی کنایه هم قبول نکرد مناسبت حکم و موضوع فهم عرفی را

درست می کند این خوب است فقط این قسمت مناسب است حکم و موضوع در آن نیامده.

(بل المراد به أنّ البعث لأجل التبليغ و إتمام الحجّة إنّما يكون غاية لعدم التعذيب.)

(بل المراد) هم همان نکته ای است که در عبارت استادشان حضرت امام هم بود خلاصه این خوب است منظورم اینکه مرحوم امام هم نشان دادند موضوعی که غایت نفی تعذیب است این است که بیان، محقق شود تا بشود عذاب کرد اگر بیان محقق نشود نمی شود عذاب کرد.

(و من هنا يظهر: أنّه لو بلغ بعض الأحكام دون بعض، أو بلّغها إلى أهل بلد خاصّ دون سائر البلدان)

اینها عبارتی است که از حضرت امام (علیه الرحمة) بود که خواندیم.

(ثمّ لم يبلغ إلى الأعصار المتأخّرة؛ لأجل الموانع و الحوادث يفهم من الآية عدم التعذيب بالنسبة إلى التكليف الذي لم يبلغه أصلاً) معتمد الأصول، ج ۱، ص: ۴۹۶

که دیگر این عبارتها را نخوانیم. منظور این است که عبارت معتمد انصافاً اینها خوب آورده است یعنی قوی و درست است و مشکلی نداریم.

بحث قیاس اولویت در جواب به اشکال اول (ما کنا معذبين) نکته قوت معتمد

بعد هم عرض کردیم در معتمد یک نکته خیلی بهتری وجود دارد که در تهذیب نیست و آن بحث قیاس اولویت است:

(هذا، و لو سلّم ظهورها في الإخبار بوقوع التعذيب سابقاً بعد البعث، و اختصاصها بالعذاب الدنيوي الواقع في الامم السابقة فنقول: يستفاد منه البراءة في المقام حينئذٍ بطريق أولى)

این هم انصافاً چیزی است در عبارت امام(علیه الرحمة) هم هست که بعد عبارت حضرت امام را کامل می خوانیم و این حسن بیان ایشان است.

(إذ لو كان التعذيب الدنيوي مع كونه يسيراً محدوداً بمكان لا يصدر منه تعالى إلا بعد بعث الرسول و إتمام الحجّة فالعذاب الاخروي الذي لا يمكن قياسه مع العذاب الدنيوي، لا من حيث الكمّ، و لا من حيث الكيف لا يصدر منه تعالى إلا بعد ذلك بطريق أولى، كما لا يخفى.) معتمد الأصول، ج ۱، ص: ۴۹۷

این بیان خوبی بود و ما هم این قسمت های تقریر معتمد را تأیید کردیم مشکل نداریم حالا یک قسمت در نفی حرف مرحوم شیخ اشکالی دارد که بعداً در عبارت حضرت امام(علیه الرحمة) می خوانیم ولی کاش بیان استادمان در درس همینطور بود این خیلی جلوتر از بیان درسشان است.

نکته ضعف جواب معتمد به اشکال مرحوم آخوند بر دلالت (ما کنا معذبین)

(و أمّا الثاني:) برویم سراغ اشکال محقق خراسانی(علیه الرحمة)(فلأنّه ليس المقصود في المقام إثبات نفي الاستحقاق)

پاسخ امام(علیه الرحمة) هم به مرحوم آخوند این است که
چه کسی گفته دعوا سر نفی استحقاق است

(بل یکفینا مجرد ثبوت المؤمن عن العذاب، و إن کان أصل
الاستحقاق ثابتاً.)

دعوا سر این است حالا می بینید عبارت کمی کم است این
قسمت ضعیف است چون حضرت امام(علیه الرحمة) شاهد مهم
اینجا را حدیث رفع می آورد که مشهور از حدیث رفع استفاده
می کنند ولو در این حدیث، نفی استحقاق نمی کنند می گویند
نفی مؤاخذة هست یعنی نفی فعلیت است همین هم کافی
است.

ضعف معتمد در جواب اشکال مرحوم نائینی بر دلالت آیه (ما کنا معذبین)

(و أمّا الثالث: فیظهر الجواب عنه ممّا ذکرناه فی الجواب عن
الإیراد الأوّل.)

معتمد الأصول، ج ۱، ص: ۴۹۷

جواب محقق نائینی(علیه الرحمة) را از ایراد اول می شود
درآورد از کجای جواب درمی آوریم؟ از مناسبت حکم و موضوع.

مناسبت حکم و موضوع یا بیان رسول. مناسبت حکم و
موضوع نشان می دهد که نفی استحقاق یا نفی فعلیت به این
است که بیانی صورت نگیرد اتمام حجت هست اما اتمام حجت
از طریق بیان است لذا کلمه رسول هم همین را نشان می دهد.

عبارت این ثانی و ثالث متأسفانه در معتمد ضعیف است ولی اول، خیلی خوب است و اگر همان سازمان را ایشان در درس ایراد می فرمودند به نظر ما مصون از بعضی اشکالات بود.

قدرت بیان امام در مقایسه با تقریرات در دفع اشکالات دلالت (ما کنا معذبین)

عبارت استادشان؛ حضرت امام(علیه الرحمة) از این هم قویتر است که بخشی از آن را جلسه قبل اشاره کردم اما بخش پایانی فرمایش حضرت امام(علیه الرحمة) که این قسمت را اگر برسیم تمام کنیم بیان می کنیم.

مرحوم امام اولاً سه اشکال را با هم ذکر می کنند. ثانیاً: وقتی سه اشکال را ذکر کردند شروع می کنند تحلیل مفاد آیه را با عنایت به اسماء حسناى پروردگار که این قسمت باید در بیان اول استادمان می آمد و انصافاً این قسمت در بیان ایشان نیاز به تقویت دارد که امام(علیه الرحمة) فرمودند (ما کنا معذبین) یعنی شأن ما، مقام ربوبی ما سازگار با این نیست.

برسی حیثیت عدل یا لطف الهی در آیه (ما کنا معذبین) توسط حضرت امام

حضرت امام(علیه الرحمة) برای اینکه این نکته را خوب پرورش بدهند نکته ای دارند که در عبارت خودشان آمده و متأسفانه در عبارات مقررین نیست.

مرحوم امام نکته ای دارند که در بیان اول استادمان خوب به آن نپرداخته شده و لذا مسئله نرسیده به سازمان اسماء

حسنای الهی و آن نکته این است که امام(علیه الرحمة) تعبیرشان به اینجا رسید:

(و من هذا التركيب و البيان: إمّا أن يفهم عرفاً أنّ التعذيب قبل البيان منافٍ لمقام عدله، و يكون أمراً قبيحاً مستنكراً منه تعالى كما لا يبعد)

انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۲، ص: ۲۳

که ترجیح امام(علیه الرحمة) این است که هیچ اشکالی ندارد بگویم عرفاً با عنایت به حیث عدل نفی استحقاق عقاب از آن درمی آید.

(و إمّا أن يفهم أنّه منافٍ لمقام رحمته و لطفه بالعباد.

فعلى الأوّل: يفهم منه عدم الاستحقاق أيضاً؛ فإنّه مع الاستحقاق لا يكون التعذيب منكرًا منافياً لعدله تعالى و حينئذٍ يكون الاستدلال بها للبراءة ممّا لا إشكال فيه.)

بنابر فهم مشهور. فهم مشهور در برائت این بود که می خواهیم نفی استحقاق عقاب بکنیم دیگر مشکل نداریم.

(و على الثاني: لا يفهم منه إلا رفع فعلية العقاب، و هو لا ينافي الاستحقاق.)

براساس این سازمان حضرت امام(علیه الرحمة) که من با حیث اسم عدل الهی کار کنم، نفی استحقاق درمی آورم با اسم لطف و رحمت الهی با لطیف، رحیم، رحمان کار کنم با همان

حیثیت رحمت و لطف کار کنم نفی فعلیت درمی آید این سازمان را مرحوم امام اگر مبنای نکته قرار بدهیم.

حیث زمان مانع دسترسی مرحوم فاضل به عمق بیان امام در آیه (ما کنا معذبین)

حالا چرا استاد این سازمان به این عمق نرسیده؟ به نظر ما به این دلیل به این عمق نرسیده چون استاد در بیان اشکال اول در حیث زمان گیر کرده؛ ملاحظه کردید وقتی در درس از عبارت ایشان استفاده کردیم حالا در جزوه خودمان و در تقریراتی که از ایشان تقریر که من ندیدم همان سیری کامل در اصول هست ایشان به این نرسیده چون سر زمان گیر کرده یعنی (ما کنا) را خواسته زمانی بحث کند که آیا می شود زمان را تحلیل کرد یا نمی شود؟

حضرت امام در دو مرحله بحث کرده این دو مرحله در بیان استاد در ذیل اشکال مرحوم شیخ وجود ندارد. شاید اگر این دو مرحله بیان استادشان حضرت امام (علیه الرحمة) در معتمد یعنی تقریر ایشان می آمد ما این مشکل را نداشتیم یعنی سیرشان اینطور می شود زیرساخت سه اشکال بیان مرحوم جناب شیخ است، بیان شیخ (علیه الرحمة) متمرکز سر (ما کنا) هست، (ما کنا) را جناب شیخ به زمان ماضی در امم سابقه حمل کرده ما حالا باید تکلیفمان را با مرحوم شیخ از جهت (ما کنا) روشن کنیم.

استاد در (ما کنا) متوقف شده سر اینکه زمان هست یا زمان نیست؟ می شود زمان قائل شد یا نمی شود زمان قائل شد؟ این قسمت خوب است تعیین تکلیف هم بشود اشکالی ندارد

ولی اگر کسی این قسمت را خوب تعیین تکلیف کند آن موقع می تواند به پله اصلی مسئله برسد که اصلاً ما بتوانیم زمان را هم تصویر کنیم؟

حیث ماضویت در آیه (ما کنا معذبین) با توجه به قیامت در بیان مرحوم امام

عبارت مرحوم امام را می خوانم ما باید آن را به نظام اسماء الهی برگردیم امام(علیه الرحمة) همین کار را کرده امام(علیه الرحمة) در ذیل اشکال به مرحوم شیخ دارد که:

(هذا، و یرد علی الإشکال الأوّل:

أولاً:

بمنع كونها مربوطة بالأُمم السالفة، بل الظاهر من الآيات المتقدّمة عليها أنّه عند الحساب يقال للإنسان الذي أُلزم طائرُه في عُنقه: اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً و ترى أن الجزاء على ميزان العدل، من غير أن تزر وازرةٌ وزر أخرى، و من غير أن يكون التعذيب بلا تاميّة التبليغ و إرسال الرسول و إيصال التكليف،) انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۲، ص: ۲۴

خلاصه فرمایش حضرت امام(علیه الرحمة) در اینجا این است می فرماید ما زمان ماضی را در آیات سابقه به اعتبار قیامت داریم و لذا، (و کُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ) (اسراء ۱۳) هم ماضی است افعالی که مربوط به قیامت هستند در قرآن ماضی می آید خیلی حرف فنی امام(علیه الرحمة) می خواهد بزند که سر جای خودش باید در تفسیر رسیدگی شود از آن حرفهای خوبی

است که مرحوم صدرا هم زده که (اذا وقعت الواقعة، ما كنا معذبين، الزمناه طائره في عنقه) حيث ماضويتش را می شود درست کرد و لذا امام(علیه الرحمة) اصلاً بحث نکرده که حيث ماضویت درباره فعل الهی قابل تصویر نیست ولی چون بحث قیامت است ما در فضای قیامت دو اسم از اسماء الهی را داریم یکبار معامله عدل است یکبار معامله فضل و رحمت است. از اینجا حضرت امام خیلی عالی منظم بحث می کنند؛ اولاً آیه ناظر به قیامت است. ثانیاً: به کار بردن فعل ماضی برای قیامت امکان دارد. ثالثاً: ولی در ظرف قیامت حيث عدل از حيث لطف جدا می شود.

بعد آن موقع حيث (ما کنا) که ماضی شود سازگار با (الزمنا) هست هیچ اشکالی ندارد. پس مشکل این نیست که در ارتباط با مقام ربوبی و فعل الهی تصویر ماضویت امکان دارد یا ندارد؟ گرفتاری فقط این است که حالا ماضی را هرطور حل کردم که حل می کنم تصویرش هم در جای خودش می کنم اصلاً از آیه مقام ربوبی را با حيث عدالت باید تصویر کنم یا با حيث لطف و رحمت و فضل و اتفاقاً هر دو حيث در قیامت قابل تصویر است. اگر در معتمد این قسمت خوب از بیان استادشان تقریر می شد به نظر ما آن اشکال در درس پیش نمی آمد. استادشان؛ حضرت امام(علیه الرحمة) خیلی عالی نشان می دهد که این آیه مربوط به امم سابقه نیست مربوط به قیامت است و افعال قیامت هم ماضی است به حسابهای خاص خودش. انصافاً در فضای فرمایش حضرت امام این نکته خیلی نکته جدی خواهد شد.

(لا دلالة لقوله: ما كُنَّا بصيغة الماضي على ذلك، فَإِنَّ النَّظْرَ إِلَى
يوم الحساب، و يعتبر المضيّ بالنسبة إليه) انوار الهداية في
التعليقة على الكفاية، ج ٢، ص: ٢٤

این خیلی مطلب در حیت فعل ماضی بسیار درست و قوی
می شود. من هم در توضیحات وارد نشدم عرض کردم اجمالاً در
نقد فرمایش استاد گفتیم شما نگوید فعل ماضی با حیت مقام
ربوبی سازگار نیست بعضی ها همینطور می خواهند بگویند
حمل بر تأکید کنند، می شود با بیانات بسیار خوب علامه
طباطبائی(علیه الرحمة) و مرحوم امام که خیلی از آنها هم متخذ
از بیانات صدرا(علیه الرحمة) در تفسیر است و شهید مطهری(علیه
الرحمة) در تفسیر سوره واقعه هم از بیان مرحوم صدرا استفاده
کرده آن را می شود درست کرد و به کار رفتن صیغه ماضی به
حسب روز قیامت قابل تحلیل است.

(و لذا قال: وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ مَعَ أَنَّ زَمَانَ صَدُورِ الْآيَةِ
لم يكون كذلك إلا بتأويل.) انوار الهداية في التعليقة على الكفاية،
ج ٢، ص: ٢٤

خلاصه نکات مهم حضرت امام (علیه الرحمة) در ماضویت (ما کنا معذبین)

پس نکات مطلب امام(علیه الرحمة) این است:

١. نباید ماضی بودن (ما کنا) مشکل ایجاد کند اگر می خواهد
مشکل ایجاد کند باید (الزمانه طائرہ فی عنقه) هم مشکل داشته
باشد.

۲. نسبت ماضی بودن با آیه قبلی که فضای قیامت است باید سر جای خودش تحلیل شود که الان ربطی به بحث ما ندارد.

۳. شما باید بگویید حالا که در فضای قیامت رفتیم باید ببینیم این فضا ظهور عدل الهی است یا ظهور فضل الهی است؟ با ظهور عدل یکطور نتیجه بگیرید با ظهور فضل یکطور دیگر نتیجه بگیرید.

اشکال اساسی استاد فاضل (علیه الرحمة) ورود به بحث ماضویت در (ما کنا معذبین)

لذا اگر (ما کنا) به مقام قیامت و مقام ظهور اسماء حسناى الهی مربوط باشد مسئله حل می شود این خیلی منظم می شود. استاد عزیز ما چون در جواب اول جناب شیخ اعظم این را خوب نپرداخته در درس نه در معتمد اصلاً در معتمد نیاورده در درس رفته دنبال فعل ماضی و نسبت فعل ماضی چه می شود؟ مشکل چیست؟ اشاره کرده که آیه قبلی این مربوط به قیامت است ولی در ظرف قیامت حیث فعل ماضی تکلیفش چیست؟ اگر این خوب درست دربیاید شما بعد راحت می توانید به این نتیجه برسید که بله ما در حیث فعل ماضی قیامت وقتی در فضای قیامت رفتیم (و ترى أن الجزاء على میزان العدل، من غیر أن تزر وازرةٌ وزر أُخرى)

(كل انسان الزمناه طائره فى عنقه و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا و لاتزر وازرةٌ وزر اخرى و ما کنا معذبين حتى نبعث رسولا)

حضرت امام(علیه الرحمة) می گوید ماضویت اشکالی ندارد از سرجمع آیه، ظرف عدل درمی آید. هرکس باید وزر خودش را بلند کند یعنی حساب عدل الهی. اگر این سازمان در بیان استاد خوب می آمد مشکلی پیش نمی آمد.

(فلا دلالة فيها على كونها راجعة إلى الأمم)

انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۲، ص: ۲۴

پس ماضویت دلالت ندارد. ماضویت آن را مرتبط می کند با بحث قیامت که حیث ماضویت را باید در قیامت رسیدگی کنیم آن هم برای ما مشکلی ایجاد نمی کند از آنطرف در ظرف قیامت، حیث ظهور عدل الهی است بنابر آیه قبلی.

(و ثانياً: لو سُلِّمَ بأنَّ موردها نفي تعذيب الأمم السالفة، لكن يُفهم منها- و لو بمناسبة الحكم و الموضوع، و كيفية التعبير- أنَّ التعذيب قبل البيان منافي لمقامه الشامخ، و هو منة ثابتة و سُنَّة جارية إلى نفخ الصُّور، فهل ترى أنَّه تعالى رفع العقوبة الدنيوية) انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۲، ص: ۲۵

بعد مسئله قیاس اولویت را بیان می کند می گوید هم مناسبت حکم و موضوع آن را تعمیم می دهد بخاطر اینکه به حیث عدل الهی برمی گردد و هم اینکه قیاست اولویت در آن هست که خدا اگر عذاب دنیوی را بردارد یعنی عذاب اخروی را که انقدر سخت و سنگین تر است کماً و کیفاً دوتا را به خوبی ذکر می کند.

(و بالجمله: يفهم من الآية- و لو بإلقاء الخصوصية و مئونة مناسبة الحكم و الموضوع- أنّ التعذيب قبل البيان لم يقع، و لا يقع أبداً.)

این سازمان اشکال اول است با بیان قوی حضرت امام در دو بخش است ایشان انتقالش از (ما کنا معذبین) بواسطه ظهور اسماء حسناى الهى در قیامت است بعد وقتى به ظهور اسماء حسناى الهى در قیامت برمی گردد دنیا و آخرتش یکی می شود. این قسمت متأسفانه خوب آورده نشده است.

جواب اشکال مرحوم آخوند بر دلالت (ما کنا معذبین) در بیان امام (علیه الرحمة)

(و على الإشکال الثاني:)

در قدم دوم حضرت امام (علیه الرحمة) سراغ اشکال مرحوم آخوند می رود:

(أَنَّ تَوَقُّفَ الاستدلال بها على ما ذكر- و كون النزاع في البراءة إنّما هو في استحقاق العقوبة لا فعليتها- غير مُسَلَّم)

ما حرف مرحوم آخوند را قبول نداریم که نزاع سر استحقاق است. نخبیر:

(فإنّ نزاع الأصوليّ و الأخباريّ إنّما هو في لزوم الاحتياط في الشبهات و عدمه، و بعد ثبوت المؤمن من قبل الله لا نرى بأساً في ارتكابها،)

انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۲، ص: ۲۵

اصلاً دعوا از روز اول سر استحقاق نیست. این بیان استاد ما اینجا خیلی خوب است خوب توضیح دادند؛ استاد در درس فرمود که استحقاق یک بحث کلامی است آن که سازگار با علم اصول است که می خواهد مشکل فقه را حل کند دعوا سر این است که ما مؤمن داریم یا نداریم ما چه کار داریم استحقاق داشته باشیم یا نداشته باشیم؟ این را در درس خیلی خوب می گویند حضرت امام(علیه الرحمة) هم این را به خوبی بحث می کند ما دنبال این هستیم اگر مؤمن داشته باشیم مرتکب هستیم جواز ارتکاب را بخاطر مؤمن داریم.

(و بالجملة: رفع العقوبة الفعلية و حصول المؤمن من عذاب الله يكفي القائل بالبراءة في تجويز ارتكاب الشبهات و إن لم يثبت بها الإباحة، و لذا ترى يستدلون بحديث الرفع)

این قسمت را هم باید استاد می آورد:

(و أمثاله للبراءة و لو مع تسليم كون مفاده رفع المؤاخذة)

انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۲، ص: ۲۶

مشهور در حدیث رفع، رفع مؤاخذه را می آورند می گویند کافی است و عقابی نیست، مؤاخذه نیست. کار به استحقاق ندارند پس معلوم می شود نزاع اخباری و اصولی سر این است که من مؤمن دارم یا ندارم.

تتمه مهم در رد اشکالات دلالت (ما کنا معذبين) در بیان حضرت امام (علیه الرحمة)

یک تتمه هم امام (علیه الرحمة) اینجا دارد که در هیچ کدام از تقریرات نیامده که جلسه بعد می گویم.

(و بما ذکرنا من تقرب الاستدلال يظهر: أنه لا وقع لما زعمه الأخباريون من دلالتها على نفي الملازمة بين حكم العقل و الشرع.)

که این به فرمایش آقای صدر (علیه الرحمة) می خورد که آن را هم ریشه کن می کند حالا این هم چون هیچ جا نگفتند عرض می کنم خیلی حرف خوب و اساسی می شود.

(بل لا وقعٍ لكثيرٍ ممّا ذُكر في المقام إشكالاً و دفعاً، تدبّر.)

انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۲،

ص: ۲۶

که آن تتمه بیان ایشان را عرض خواهم کرد.

خلاصه دفع اشکالات دلالت (ما کنا معذبين) توسط حضرت امام (علیه الرحمة)

پس با این توضیحاتی که عرض کردم مرحوم امام در این مراحل هم سه اشکال را با هم و هم سه اشکال را با یک مسیر بیانی در مدلول آیه دفع می کند و آیه را می رساند به حیث اسماء حسناى الهی و در اسماء حسناى الهی می گوید اختیار با شماست نفی استحقاق فهمیدید؟ بفهمید با عدل با همان سیری

که عرض کردیم در صفحه قیامت. نفی فعلیت می فهمید؟
بفهمید اشکال ندارد ما ظاهر آیه را در نفی استحقاق می دانیم
بخاطر مجموع فهم عرفی منتها قبول نداریم نزاع سر نفی
استحقاق است نزاع سر ثبوت مؤمن است حالا مؤمن از طریق
نفی استحقاق درست می شود بشود از طریق نفی فعلیت درست
می شود بشود و در نفی استحقاق یا نفی فعلیت بحث برمی
گردد به اتمام حجت اما از طریق بیان که جواب نائینی(علیه
الرحمة) می شود. از طریق بیان ما می خواهیم اتمام حجت
کنیم. بیان راه اتمام حجت است حجت الهی با بیان تمام می
شود که تتمه این هم در بیقیه بیاناتشان می آید ولی همانطور
که جلسه قبل عرض کردم رساندنش به این سازمان اسماء الهی
کار خیلی مهمی است که به نظرم خود امام(علیه الرحمة) متکفل
این بحث است و من ندیدم در بین مقریرشان این تمرکز سر
حیثیاتی که در فرمایشات امام(علیه الرحمة) هست تا تتمه
فرمایش که جلسه بعدی تمام کنیم.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد